

هفدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران



دولت احمدی نژاد

و
کشتار سال ۶۷

آن ها قصد دارند گلزار
خاوران را به گورستان عادی
تبدیل نمایند

مرگ دردناک مادر رضایی

فاطمه معینی

همه شور بود و امید

فاطمه معینی

حضور بی سابقه مردم به پاس
گرامیداشت یاد نیلوفران
خفته در گلزار خاوران

چند نکته درباره

کشتار جمعی تابستان ۶۷

باقر مومنی

صفحات ۹ تا ۱۵

از رجز خوانی تا مصلحت جویی

تعویض دولت و سیاست خارجی رژیم

- پرونده هسته‌ای ایران که از حدود سه سال پیش گشوده شده و در حال حاضر به صورت یکی از مسائل مهم سیاست بین‌المللی در آمده و توجه افکار عمومی جهانی را به خود جلب کرده است، اکنون حلقه اصلی سیاست خارجی حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد. به طوری که چگونگی برخورد با آن از جانب خود رژیم و قدرتهای جهانی، نه فقط آینده برنامه‌ها و ماجراجویی‌های اتمی جمهوری اسلامی بلکه مضمون و مسیر آتی سیاست خارجی آن - و شاید هم سرنوشت خود آن - را معین خواهد کرد.
- آنانی که زمام امور کشور را در دست خود گرفته‌اند و حال و آینده جامعه ما را باز بچه امیال و اهداف ماجراجویانه خود کرده‌اند، در واقع، هیچ پروایی از خواست و اراده مردم این سرزمین و سرنوشت آنها ندارند. طرح و تبلیغ قدرت‌نمایی و مقابله با جهان خارج در مورد قضیه اتمی و یا، در نهایت، ناگزیر شدن به رویارویی در اثر اصرار بر ادامه ماجراجویی‌های هسته‌ای، جامعه ما را با صدمات و خسارات جبران ناپذیر روبرو کرده و صلح منطقه‌ای و جهانی را نیز به مخاطرات افزونتری خواهد افکند.

صفحه ۲

«جمهوری سوم» :

دیکتاتوری ولی فقیه و شرکای نظامی - امنیتی

صفحه ۴

جمشید مهر

مقاومت مردم کردستان در مقابل سرکوب خشن
حکومت

صفحه ۶

سندیکا، سنگ اول بنای دموکراسی

گفتگویی با منصور اسانلو عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد

صفحه ۱۶

روایت پدر از اعدام پسر

مسعود فتمی

عقب نشینی از نوار غزه

برگزاری اولین فوروم اجتماعی در آلمان

ناهد جعفرپور

چگونه جهانی دیگر ممکن است؟

صفحه ۱۹

صفحه ۲۰

صفحه ۲۱

صفحه ۲۲

از رجز خوانی تا مصلحت جویی

تعویض دولت و سیاست خارجی رژیم

محمود بهنام

حزب‌اللهی وزارت امور خارجه که در انتخابات مجلس هفتم نیز جزو فهرست «آبادگران» به مجلس راه یافت، در دولت جدید به وزارت امور خارجه رسیده است. بدیهی است که تغییر و تعویض مسئولان روابط خارجی رژیم در این سطح متوقف نمی‌شود و تازه واردان که حرص وافری هم برای تصرف مناسب و موقعیتهای بالای حکومتی دارند، مانند اسلافشان، ایادی و اعوان و انصار خود را بر پستهای مختلف خواهند گمارد. این امر نیز، به نوبه خود، و نه صرفاً به دلیل ناشیگری و بی‌کفایتی نورسیده‌ها، مسلماً اختلالات بیشتری در اداره مناسبات خارجی و تداوم «تنش‌زدایی» که یکی از هدفهای دولت خاتمی بود، به وجود خواهد آورد. اما، در همین حال، باید یادآور شد که هیچ کدام از این عناصر و مسئولان، از رئیس جمهوری گرفته تا وزیر خارجه، در مقیاس تقسیم و توزیع کنونی اقتدار سیاسی درون حکومت اسلامی، در سطح و وزنی نیستند که مضمون و خط مشی اصلی سیاست خارجی را تعیین بکنند و یا اصلاً در تصمیم‌گیریهای اساسی نقش مهمی داشته باشند. مسئله برنامه‌های اتمی جمهوری اسلامی و ارتباط آن با سیاست خارجی رژیم نیز از جمله مسائلی است که تصمیمات مربوط بدان پیش از دولت جدید و فراتر از آن - و حتی فراتر از دولت پیشین - اتخاذ شده و دولت فعلی هم، به تنهایی، نمی‌تواند تغییر قابل توجهی در آنها ایجاد کند.

در هر حال، پرونده هسته‌ای ایران که از حدود سه سال پیش گشوده شده و در حال حاضر به صورت یکی از مسائل مهم سیاست بین‌المللی در آمده و توجه افکار عمومی جهانی را به خود جلب کرده است، اکنون حلقه اصلی سیاست خارجی حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد. به طوری که چگونگی برخورد با آن از جانب خود رژیم و قدرتهای جهانی، نه فقط آینده برنامه‌ها و ماجراجویی‌های اتمی جمهوری اسلامی بلکه مضمون و مسیر آتی سیاست خارجی آن - و شاید هم سرنوشت خود آن - را معین خواهد کرد.

داخلی است) در عرصه خارجی نیز دور تازه‌ای از رجز خوانی و قدرت‌نمایی را آغاز کرده‌اند.

احمدی‌نژاد که مرتباً شعار کهنه «خودکفائی» را (که از آغاز استقرار جمهوری اسلامی طرح شده و هیچ‌گاه هم به جایی نرسیده است) تکرار می‌کند، هنگام معرفی وزرای پیشنهادی به مجلس، با اعلام این که «در سیاست خارجی نیز عدالت حرف اول را می‌زند»، گفت: «در حال حاضر واردات ما از برخی کشورها، چند میلیارد دلار در سال است. این در حالی است که مشتری کالای ما نیستند و نفت نیز نمی‌خرند. همین کشورها که باید ممنون باشند که ما در رونق اقتصادی آنان سهم داریم، طلبکاری هم می‌کنند و در مسائل سیاسی با ما برخورد خصمانه دارند... و به بهانه‌های مختلف نظیر بهانه‌های حقوق بشری و اتهامات واهی تا آنجا پیش می‌روند که توقع دارند حتی در مسائل داخلی ما نیز دخالت کنند» و افزود: «همین کشورها با مجامع بین‌المللی هم به سمت محکومیت ما پیش قدم می‌شوند، این چه توازنی است. این ظلم و بی‌عدالتی است. ملت عزیز ما چنین رفتاری را در صحنه بین‌المللی نمی‌پذیرد». لکن روشن است که این گونه حرفها و شعارها، که اکنون در داخل نیز کمتر خریداری برای آنها یافت می‌شود، در خارج کاربردی ندارد و رژیم حاکم هم در موقعیتی نیست که آنها را به کار بندد.

بخشی دیگر از شواهد موجود در ارتباط با احتمال تغییر در سیاست خارجی رژیم نیز به تغییر و تعویض «چهره‌ها» بر می‌گردد. حسن روحانی، دبیر «شورای عالی امنیت ملی» رژیم کنار رفته و علی لاریجانی جای او را گرفته است. هر چند که او از سوی خامنه‌ای منصوب شده بود ولی «آدم» رفسنجانی بود. چنان که «سردار سازندگی» هم که در کودتای انتخاباتی اخیر کاملاً مغبون شده نتوانست تأسف خود را از برکناری وی پنهان دارد و گفت: «فکر می‌کردیم حضور روحانی در شورا در شرایط حساس کنونی یک ضرورت است اما به هر دلیل اتفاق نیفتاد». اکنون یکی از «آدم»های خود خامنه‌ای عهده دار این سمت شده است. منوچهر متکی، از عناصر

با انتخاب محمود احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری رژیم، در پی کودتای انتخاباتی خرداد و تیر گذشته، و روی کار آمدن دولت جدید، موضوع سیاستهای مورد نظر این دولت نیز، طبعاً، مطرح می‌شود. با این جا به جایی مهم قدرت، در درون باندهای حکومتی، از جمله سئوالات اصلی یکی هم اینست که اینان که زمام امور اجرایی کشور را در دست گرفته‌اند، در عرصه‌های داخلی و خارجی، چه مقاصدی را دنبال می‌کنند؟ یا، به عبارت دیگر، سیاستهای دولت تازه به دوران رسیده چه فرقهایی با سیاستهای سلف و یا اسلاف آن خواهد داشت؟

در عرصه داخلی، بویژه در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، تردیدی نیست که این گروه سعی در پیشبرد سیاستها و اقداماتی خواهد داشت که تشدید سانسور، سرکوب و خفقان از ویژگیهای بارز آنست. سوابق، منویات و مقاصد اعلام شده و ترکیب این دولت گمارده‌ی خامنه‌ای هم، خود، گواه روشنی بر این مدعاست. اما در عرصه خارجی، آیا تشکیل دولت جدید به معنی اتخاذ و اجرای رویکرد متفاوتی نسبت به مناسبات رژیم با جهان خارج خواهد بود؟ آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی که، در این مقطع، پرونده هسته‌ای ایران گرهگاه اصلی آن را تشکیل می‌دهد، با تغییرات مهمی در این دوره روبرو خواهد شد؟ در این نوشته به بررسی اجمالی این مسئله می‌پردازیم.

برخی شواهد و قرائن موجود ظاهراً حاکی از آنست که این دولت، در زمینه خارجی هم راه متفاوتی را، نسبت به دوره گذشته، در پیش خواهد گرفت. حتی بعضی از تحلیلگران برآنند که روی کار آوردن دولتی جدید با این ترکیب مشخص هم، اساساً، به منظور پیشبرد سیاست دیگری در روابط خارجی، صورت گرفته است.

بخشی از آن شواهد مربوط به حرفها، شعارها و برنامه‌های رئیس جدید جمهوری، اعضای دولت او و حامیان آن است. اینان که مرتباً از «تغییر» و «تحول» در سیاستها و کارکرد دولت دم می‌زنند (که همان‌طور که در بالا اشاره شد، عمدتاً ناظر بر امور

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

مذاکرات سه دولت اروپای غربی، به نمایندگی از طرف «اتحادیه اروپا» با جمهوری اسلامی پیرامون پرونده هسته‌ای، که از دو سال پیش با کش و قوس‌هایی از دوسو ادامه داشت، فعلاً متوقف شده است. در پی رد پیشنهادهای اخیر اروپایی‌ها و آغاز فعالیت دوباره تأسیسات فرآوری اورانیوم در اصفهان از جانب رژیم،

طرف اروپایی هم مذاکرات را قطع و از سرگیری مجدد آن را، احتمالاً، به بعد از ارائه گزارش جدید «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» در این باره، در اواسط شهریور، موکول کرده است. دولت‌های اروپایی، و به طریق اولی دولت آمریکا (و همچنین ژاپن، کانادا، استرالیا و حتی روسیه و تعداد دیگری از دولتها) حاضر به پذیرش تکمیل چرخه سوخت اتمی و بویژه غنی‌سازی اورانیوم (که می‌تواند در تولید سلاح‌های اتمی به کار رود) توسط جمهوری اسلامی نیستند و رژیم حاکم نیز، تا کنون، از دست برداشتن از طرح غنی‌سازی و تولید سوخت اتمی امتناع کرده است. خامنه‌ای، در نماز جمعه ۲۸ مرداد، در این باره، ضمن اشاره به این که «سیاست ما مذاکره و تفاهم و تقویت اعتماد است»، گفت: «ما از هیچ کس نمی‌ترسیم. ما قدرت و توانایی لازم را برای دفاع از حقوق خودمان همیشه داریم و از این حقوق کوتاه نمی‌آییم و کسی حق ندارد که حق ملت را در این جا مورد معامله قرار بدهد» و بعد هم از اروپایی‌ها خواست که «با لحن طلبکار حرف نزنند، یک قدری بیشتر روی ابعاد مسئله فکر کنند و تحت تأثیر آمریکا و صهیونیست‌ها قرار نگیرند». احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان، نیز در خطبه‌های جمعه دیگری، همین حرف‌ها را تکرار کرده است: «ما باید راه خود را ادامه بدهیم، خربزه‌ای که می‌خوریم پای لرز آن می‌ایستیم. اینقدر ایران را تهدید نکنید. ایران تصمیم خود را گرفته است و آمریکا و اروپا هر اقدامی انجام دهند به ضرر آنها تمام می‌شود.»

اما در کنار این گونه قدرت‌نمایی و رجزخوانی‌های مرسوم، این مصلحت‌جویی سردمداران رژیم نیز وجود دارد که از محکومیت رسمی و علنی رژیم در آژانس بین‌المللی و ارجاع پرونده اتمی ایران به «شورای امنیت» سازمان ملل جلوگیری کنند. آنان از این امر و تبعات آن شدیداً هراسانند، ضمن آن که به ماجراجویی‌ها و بحران‌سازیها (خصوصاً جهت مصرف داخلی) نیز ادامه می‌دهند. هر گاه مثلاً اوضاع عراق وخیمتر و گرفتاری دولت آمریکا در باتلاق عراق بیشتر - و نتیجتاً احتمال حمله نظامی آن دولت به ایران در آینده نزدیک، ضعیف‌تر - می‌شود، و یا مثلاً بهای نفت در بازارهای جهانی باز هم بالا رفته و رقابت بر سر تأمین منابع نفتی برای آینده در بین

قدرتهای جهانی شدیدتر می‌شود، آن وقت لحن شعارها و توپ و تشرهای سران حکومتی نیز تندتر می‌گردد. ولی جدا از این کش و قوس‌ها، مانورهای تاکتیکی و یا چانه‌زنی‌ها، این امر اکنون مسلم است که پافشاری رژیم در ادامه فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم، ارجاع پرونده اتمی ایران به «شورای امنیت» را حتی برای اروپایی‌ها نیز - که عجله چندانی برای آن ندارند - اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد و جمهوری اسلامی را ناچار به تحمل تبعات آن و رویارویی آشکار با بخش بزرگی از جامعه جهانی خواهد نمود. در همین جا باید افزود که جا به جایی اخیر در بین دستجات حکومتی و تشکیل دولت جدید موجب آن نیز شده است که طرفداران قدرت‌نمایی و رویارویی آشکار در این قضیه، و در عرصه سیاست خارجی به طور کلی، بیشتر نمایان گشته و صدای خود را بلندتر کنند. پیش از این نیز عناصر و گروه‌هایی در ارگانهای نظامی، امنیتی و سیاسی - مذهبی رژیم وجود داشته که خواستار پیروی از الگوی کره شمالی در این زمینه (دستیابی به تکنولوژی تولید بمب اتمی و یا وانمود کردن داشتن آن) و بر این مبنا خروج از «پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی» و نهایتاً مقابله مستقیم با قدرتهای بین‌المللی و جامعه جهانی بوده‌اند. اکنون، این گروه‌ها و محافل که در روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد هم سهیم بوده‌اند، بیشتر رو آمده‌اند و، بنابراین، می‌توانند به ماجراجویی‌های افزونتری هم دامن بزنند.

محمد جواد (اردشیر) لاریجانی، از معرکه‌گیران با سابقه حکومت ملایان که به «تئوریسین اصولگرایان» رژیم نیز شهرت دارد، در همایش «فناوری هسته‌ای ایران، نماد اراده ملی» که به وسیله «مرکز پژوهش‌های مجلس» در ده مرداد برگزار شده بود، در واقع خواست آن گروه‌های رژیم را بر زبان آورده و گفت: «ما در تهران با سه کشور اروپایی نشستیم و بیانیه امضا کردیم، غلط کردیم که چنین کاری کردیم... با سه وحشی بین‌المللی بر اساس چه ضابطه‌ای می‌خواهیم مذاکره کنیم، مذاکرات رسمی با اروپا فضاقت سیاسی است». وی که قبلاً هم آشکارا از ساخت سلاح اتمی توسط جمهوری اسلامی دفاع کرده بود، اظهار داشت: «این که می‌گویم شارع در مورد سلاح هسته‌ای دست ما را بسته است، منظور این است که ما در بکار بردن سلاح هسته‌ای پیشقدم نیستیم» و افزود: «سند «ان.پی.تی» (پیمان منع گسترش) مرده و مدفون است و کسانی آن را کشتند که پرچم دفاع از آن را بالا گرفته‌اند. ما زیر علم افتاده داریم سینه می‌زنیم». احمد توکلی، نماینده و رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس نیز در جمع‌بندی مباحث آن همایش گفت: «مذاکره با سه

کشور اروپایی اساساً اشتباه بوده است، زیرا این سه کشور به نمایندگی از آمریکا هدفی جز برچیده شدن تمامی تأسیسات هسته‌ای ایران را تعقیب نمی‌کنند» و تأکید کرد که «این موضوع باید از زمین تروئیکای اروپا خارج شود». قابل توجه است که طرفداران پیروی از الگوی کره شمالی توسط جمهوری اسلامی، بعضاً، مذاکره و چانه‌زنی مستقیم با خود «شیطان بزرگ» را نیز مطرح می‌نمایند و از این رو هم ادامه گفتگوها با اروپاییان را اتلاف وقت و بیهوده به حساب می‌آورند. آنها که الگوی کره شمالی را در مد نظر دارند، در مورد شعار «خود کفائی» هم با احمدی‌نژاد به وحدت نظر می‌رسند.

آنانی که زمام امور کشور را در دست خود گرفته‌اند و حال و آینده جامعه ما را بازیچه امیال و اهداف ماجراجویانه خود کرده‌اند، در واقع، هیچ پروایی از خواست و اراده مردم این سرزمین و سرنوشت آنها ندارند. طرح و تبلیغ قدرت‌نمایی و مقابله با جهان خارج در مورد قضیه اتمی و یا، در نهایت، ناگزیر شدن به رویارویی در اثر اصرار بر ادامه ماجراجویی‌های هسته‌ای، جامعه ما را با صدمات و خسارات جبران‌ناپذیر روبرو کرده و صلح منطقه‌ای و جهانی را نیز به مخاطرات افزونتری خواهد افکند. سردمداران رژیم هنوز تصور می‌کنند که با توسل به «حربه نفت» و با بهره‌گیری از نفوذ خود در منطقه و برخی کشورهای اسلامی می‌توانند وارد این کارزار شده و بقای رژیم خود را هم تأمین و تضمین نمایند. اما سلاح نفت تیغ دو لبه ایست که برندگی آن برای ایران که بند ناف اقتصاد آن همچنان به صدور نفت خام بسته است، بسیار بیشتر از قدرتهای آمریکایی و اروپایی است و قدرت مانور و نفوذ و تأثیرگذاری رژیم در سطح منطقه، حتی در عراق و لبنان هم، نسبت به گذشته بسیار کاهش یافته است. معضل اصلی سیاست‌های جمهوری اسلامی و بویژه سیاست خارجی آن اینست که گردانندگان آن هنوز گمان دارند که می‌توانند جامعه ۷۰ میلیونی ایران را در این منطقه حساس و در این عصر ارتباطات گسترده و مبادلات فزاینده، محصور و منزوی نگهدارند و به فرمانروایی خود ادامه دهند. این نشدنی است، چنان که بیست سال پیش از این در دوره حکومت مطلقه بنیانگذار این رژیم نشد و اکنون هم، به طریق اولی، نمی‌شود. مشکل اصلی مردم ایران هم خود این رژیم است که نه تنها با مقتضیات جهان امروز اصلاً همخوانی ندارد بلکه با نیازها و خواسته‌های واقعی آنها نیز اساساً بیگانه است

کابینه واقعی کجاست؟

«جمهوری سوم»:

دیکتاتوری ولی فقیه و شرکای نظامی - امنیتی

جمشید مهر

انتخابات دور نهم ریاست جمهوری، احمدی نژاد و دولت او را از مشروعیتی برخوردار نمی‌کند. افزون بر این عمده وزیران معرفی شده قبلاً آمر بوده و دستشان به خون و جنایت آلوده است. برخی از اینان چون غلامحسین محسنی اژه ای که به خواست مستقیم خامنه ای انتخاب شده از باند سعید امامی و فلاحیان است. آنان از آمرینی اند که اکنون عامل شده اند و بخشی از کابینه واقعی هستند که تا کنون در سایه قرار داشته و اکنون از تاریخانه بیرون خزیده اند. بعبارت دیگر کابینه واقعی همانا ولی فقیه و بیت رهبری و روحانیونی چون مصباح یزدی و مدرسه حقانی و شورای نگهبان و فرماندهان سپاهی و نظامی و شبکه های امنیتی - نظامی هستند.

کابینه احمدی نژاد حداقل دو کارکرد عمده را توامان به عهده دارد: اول آنکه باید راهبرد حکومت اسلامی، «دین دولتی» و حذف «جمهوری» و برقراری «دولت اسلامی»، دیکتاتوری ولایت فقیه و شرکا و شبکه نظامی - امنیتی را به اجرا گذارد. دوم با مسخ و تحریف خواست ها و مطالبات توده ها و با بکارگیری سرکوب و ارباب گسترده تر حافظ نظام با مختصات امروز آن باشد.

ترکیب کابینه نظامی - امنیتی

انتخابات دور هفتم مجلس نشانه روشنی از تغییر اوضاع و بهم خوردن تعادل قوا به نفع نیروی جدیدی که اولین علائم پیدایش آن در انتخابات مجلس چهارم بروز یافته بود، است. این نیرو اولین حرکت سیاسی خود را همراه و متحد با جناح راست سنتی با تابلوی ائتلاف آبادگران در انتخابات دور دوم شوراهای شهر و روستا (احمدی نژاد رئیس ستاد این ائتلاف بود) گسترش داد. اینان با تاسیس حزب سیاسی با شرکت گروهی از فرماندهان سپاهی و نظامی و جهاد و بسیج، تشکیلات و سازماندهی سراسری و هدایت شده ای را فراهم کردند. باضافه با استفاده

است. بعبارت دیگر آنان پاسخ را در راهبرد دیکتاتوری نظامی - امنیتی ولی فقیه و شرکا یافته اند. بی دلیل نیست که خامنه ای تلاش کرد قلب گسترده و «کودتای انتخاباتی» را «رویکرد بزرگ تاریخی» وانمود سازد و صدا و سیمای رهبر آنرا «حماسه سوم تیر» بخواند، تا از این طریق مشروعیتی را برای ولی فقیه و نظامش دست و پا کند.

اتاق فرمان و کابینه واقعی کجاست؟

تمهیدات صورت گرفته از سوی ولی فقیه و شورای نگهبان و روحانیونی چون مصباح یزدی و شبکه های نظامی - امنیتی و فرماندهان سپاه و انتظامی و خلاصه «حزب پادگانی» برای بر گماردن رئیس جمهور «تدارکاتچی» نشان می‌دهد احمدی نژاد از توانائی و اختیار واقعی در انتخاب اعضای دولت بر خودار نیست و به ویژه نشانگر آن است که اتاق فرمان دولت و کابینه واقعی در جای دیگری است. بهمین دلیل از سوی برخی محافل موضوع تشکیل «شورای عقلا» برای تعیین دولت، به میان آمد. برغم این که تلاش می‌شود تا چنین وانمود گردد، که برای تشکیل دولت تیم های گوناگونی ساعت های فراوان کار کارشناسی صورت داده اند، کمیته ای مرکب از سه گروه سه نفره یکی از جانب مصباح یزدی و یک گروه سه نفره از شورای شهر تهران که عمدتاً از ائتلاف آبادگران هستند و همچنین سه نفر از گروه ستاد انتخاباتی احمدی نژاد و کارگزاران بیت رهبری برای تعیین هیات دولت تشکیل گردید. این به روشنی نشان دهنده این مطلب است که رئیس جمهور، «تدارکاتچی» و غالب وزیران پادو هستند. بر این اساس هر گاه کابینه احمدی نژاد از این نقطه نظر که وزیران او بی‌کفایت‌اند و بی صلاحیت و یا ناشناخته اند و بی تجربه و سابقه مدیریت اجرایی کلان ندارد، مورد بررسی قرار گیرد، ره بجائی نخواهد برد و به جاده خاکی زدن است. چرا که اصولاً

آنان که نمایش انتخابات دور نهم ریاست جمهوری را صحنه گردانی کردند، هدف «یکپارچه شدن» حاکمیت را نیز در سر داشتند. علاوه بر آن با هزینه های سنگین و فصاحت بار (جابجائی آرا، حذف نامزد ها و رقم و عدد سازی، تقلب های گسترده بکار گیری وسیع و سازمان یافته سپاهیان و نظامیان و خلاصه «کودتای انتخاباتی») حذف و بیرون راندن حریف و رقیب را رقم زدند. بیش از هر چیز نشان دادند که عمق و گستره بحران همه جانبه نظام تا به آن حد فراگیر و جمهوری اسلامی تا بدان حد متزلزل و تعادلش چنان ناپایدار است که بدون کودتا و حذف، محو و نابودی آخرین دستاورد انقلاب بهمن در مبارزه با نظام سلطنتی یعنی «جمهوری» و همچنین مسخ و تحریف خواست ها و مطالبات توده های مردم و جنبش های اجتماعی آنان، حفظ این نظام ممکن و میسر نیست. از همین رو خامنه ای و بیت اش و شرکا، شورای نگهبان و فرماندهان سپاهی و نظامی، شبکه های نظامی - امنیتی به همراه تربیت شدگان مدرسه حقانی تمهیدات سازمان یافته ای را بکار گرفتند تا، رئیس جمهوری «تدارکاتچی» برای نظام برگمارند. و کدام گمارده ای گزیده تر از احمدی نژاد «مقلد خامنه ای» و «مرید مصباح یزدی».

حذف رقیب از قدرت، اگر چه جمهوری اسلامی را در مختصات و موقعیت بهتر و تعادل پایدارتر قرار نمی‌دهد، اما خود پاسخی بود، به وجهی از وجوه بحران فزاینده ای که موجودیت نظام را هدف چالش قرار داده است. تا با یک دست شدن و تراکم قدرت بتوان اراده واحد و تسلط و سیطره کامل بر دستگاه سرکوب و سلطه را فراهم کرد.

اما پاسخ و رویکرد اصلی ائتلافی که قدرت را قبضه کرده است، استقرار «حلقه مفقوده در عرصه زنجیره انقلاب اسلامی» یعنی حاکم کردن «دین دولتی» و «حکومت اسلامی»

خامنه ای بوده و از شاگردان مصباح یزدی و مدرسه حقانی است. سال های اولیه انقلاب و همزمان با جنگ ایران و عراق در قوه قضائیه در پست دادستان انقلاب اسلامی خوزستان، بندرعباس، کرمانشاه و مشهد مشغول فعالیت بود. در سال ۶۵ دادستان انقلاب نظامی در مناطق غرب کشور شد. از سال ۶۹ به قوه مجریه رفت و در وزارت اطلاعات مشغول فعالیت شد. او رئیس اطلاعات خارجی این وزارتخانه بود. وی چهره ای شناخته شده به عنوان یکی از عناصر اصلی سازماندهی جنایات و قتل عام چند هزار زندانی سیاسی در زندانهای سراسر کشور است. و در ترور های رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور سهم بسزائی داشته است.

صفار هرندی معاون حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان و از باند فلاحیان و سعید امامی است. صفار هرندی در سال ۵۹ به مدت ۳ سال جانشینی فرماندهی سپاه استان های هرمزگان، کرمان و سیستان و بلوچستان را بر عهده داشت. همچنین ۱۰ سال را به عنوان جانشین و سپس مسئول دفتر سیاسی در سپاه پاسداران گذرانده است.

بر روی کار آمدن باند فلاحیان، سعید امامی و حسین شریعتمداری و محفل قتل های زنجیره ای و درس آموختگان مدرسه حقانی به مسند قدرت به معنای بستن فضای سیاسی جامعه و تشدید، تحدید و سرکوب فضای فرهنگی سیاسی جامعه و اعمال سانسور در حوزه مطبوعات، کتاب، قلم و نشر، بیان و عقیده، سینما و تاتر خواهد بود. علاوه بر این سرکوب جنبش های اجتماعی از جمله سرکوب حرکت های دانشجویان و مطالبات و خواستهای کارگران و حقوق زنان و فعالین در این حوزه ها در دستور کار قرار می گیرد.

دور نیست که بخش عمده توده هائی که با فریب نان به احمدی نژاد رای دادند در یابند که این گمارده دست بوس ولی فقیه و وزیرانش فقط به قصد ربودن نانیشان و بریدن گلویشان آمده اند. این کابینه محصول تعادلی ناپایدار است، می تواند بهم بریزد. مبارزه مردم در راستای تحقق مطالبات و خواست هایشان در عرصه اقتصادی، سیاسی و دموکراتیک استوارترین تکیه گاه در بهم خوردن این تعادل ناپایدار خواهد بود...

روبرو است و از سوی دیگر در عرصه خارجی و منطقه ای با مساله پرونده انرژی هسته ای و حضور نظامی امریکا در کشورهای همسایه دست به گریبان است. رویکرد رژیم در بکار گیری استراتژی دیکتاتوری امنیتی - نظامی ولی فقیه و بازگشت به «جمهوری اول» ، بمعنای حاکم کردن اوضاع و شرایط دهه ۶۰ و کشتار و سرکوب مردم و ایجاد فضای پلیسی - امنیتی با بکار گیری حزب الله ، کشتار و سرکوب دگر اندیشان و روشنفکران ... و مخاصمه و دشمنی با جهان خارج و تشنج آفرینی در منطقه و دیگر نقاط هم چون سالهای اوائل انقلاب است.

بیش از نیمی از اعضای کابینه از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و یا از عناصر درجه بالای وزارت اطلاعات هستند

در یک نگاه کلی ویژگی نظامی - امنیتی حاکم بر کابینه معرفی شده کاملاً مشهود است. شناسنامه عمده وزیران هویتی نظامی و یا امنیتی دارد. سه وزارتخانه کلیدی یعنی وزارت کشور، وزارت اطلاعات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به دست آمرینی چون مصطفی پورمحمدی، غلامحسین محسنی اژه ای و محمد حسین صفار هرندی سپرده شده است. که به دنبال آن استانداران، فرمانداران، مدیران کل ادارات و نیروهای انتظامی نیز با راهبرد های این تیم باید هماهنگ شوند. علاوه بر این وزارت خارجه به منوچهرمتکی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و از آن مهم تر دبیری شورای امنیت ملی به علی اردشیر لاریجانی واگذار گردیده است. و این حلقه باوزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح که به مصطفی محمد نجار و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری که به محمد مهدی زاهدی سپرده شده، کامل می گردد. این خود بمعنای پلیسی و امنیتی کردن جامعه خواهد بود.

محسنی اژه ای که تربیت شده مدرسه حقانی و از شاگردان مصباح یزدی و از یاران حسین شریعتمداری است بنا به خواست شخص خامنه ای بر وزارت اطلاعات گمارده شده و در دوره وزارت محمدی ریشهری و علی فلاحیان سمت دادستان وزارت اطلاعات را بر عهده داشته و دادستان ویژه دادگاه روحانیت است. اژه ای شخصاً دستور قتل دگر اندیشانی چون پیروز دوانی را صادر کرده است.

مصطفی پورمحمدی معاون وزارت اطلاعات در دوره فلاحیان و از نزدیکان شریعتمداری و سعید امامی، حسینیان و مشاور رئیس دفتر

از سوبسید رد صلاحیت کاندیداها و تحریم و عدم شرکت مردم در انتخابات، توانستند نتیجه انتخابات شوراها را در چند شهر به نفع خود رقم بزنند. امکانات گسترده مالی این جریان از طریق بنادر و اسکله های پنهانی و قاچاق کالا و... فراهم گردیده بود. هویت فکری، سیاسی و ایدئولوژیک نسبتاً مستقل از راست سنتی و تمهیدات شورای نگهبان موجب گردید تا این نیرو در انتخابات دور هفتم مجلس ابتکار عمل را از دست راست سنتی خارج کند. بگونه ای که فهرست انتخاباتی به ویژه در شهرهای بزرگ مانند تهران با نظر این جریان، تنظیم و اعلام گردید. برخی چهره های مشهور و شناخته شده راست سنتی مانند عسکراولادی علیرغم اعلام کاندیداتوری در فهرست انتخاباتی قرار نگرفتند و مجبور به اعلام انصراف شدند. اختلاف نظر در درون این ائتلاف با انتخابات ریاست جمهوری دور نهم شدت و تعمیق یافت.

رویکرد «اصولگرایان» به دین و شریعت، رویکرد «ایدئولوژیک و معطوف به قدرت است». بر خلاف راست سنتی که نگرش فقهی به دین و شریعت دارد، در دیدگاه اصولگرایان «فقه و شریعت ظاهر و تابعی از قدرت است». در مورد آزادی های فردی، اجتماعی و سیاسی نگاه اصولگرایان این گونه است که محدوده آزادی و حقوق اجتماعی، در رابطه و پیوند با قدرت و میزان تاثیر مثبت یا منفی بر قدرت، تعریف می شود. در نگاه آنان نیروهای سیاسی و فعالین اجتماعی یا موافق حکومت اسلامی هستند، که آزاد اند و یا مخالف و منتقد، که در آن صورت مصداق باغی و محارب را دارند. و نقطه مرکزی در اندیشه سیاسی این جریان «تقویت قدرت مطلقه و حاکمیت مطلقه و مقتدر» است. آزادی ها و حقوق شهروندان در عرصه بیان و قلم و عقیده را تا آن حد بر می تابد که تأثیری بر افکار عمومی نداشته باشد. چهار اصل اصولگرایان، اسلام، انقلاب، امام، ولایت فقیه و قانون اساسی و البته با تاکید و روایت و مفاهیم این جریان، خود تا حدود زیادی مرز های ایدئولوژیک این نیروها را نشان می دهد. میثاق احمدی نژاد برای وزیران کابینه که اتکا عمده بر «دولت اسلامی» دارد، بازتاب همین نگاه است.

این کابینه از یک سو در عرصه داخلی با بی پاسخ ماندن انبوه خواستها و مطالبات مردم

گزارش حوادث اخیر کردستان

مقاومت مردم کردستان در مقابل سرکوب خشن حکومت

تداوم اعتراضات و مقاومت مردم در شهر مهاباد، گسترش تظاهرات در دیگر شهرهای کردستان را دامن زد. مردم شهرهای پیرانشهر، بوکان، سردشت و مریوان به پشتیبانی از مردم مهاباد دست به اعتراض زدند. هزاران نفر از مردم پیرانشهر از بعدازظهر ۲۸ تیر ماه به خیابان‌ها ریخته و دست به تظاهرات زدند. مردم شهرهای بوکان، سردشت و مریوان در پشتیبانی از مردم مهاباد به خیابانها ریختند. نیروهای سرکوبگر برای مقابله با مردم از گاز اشک آور و تفنگ‌های ساچمه استفاده می‌کردند و در شهر بوکان عملاً حکومت نظامی اعلام کرده و از رفت و آمد مردم جلوگیری می‌کردند.

خسرو کردپور روزنامه نگار ساکن مهاباد در گفتگویی با صدای آلمان می‌گوید: «می‌توانم بگویم که الان یک وضعیت فوق العاده اعلام نشده وجود دارد. در روزهای گذشته عملاً شهر در کنترل نیروهای ضدشورش قرار دارد. این نیروها در شهرهای دور از مرکز همچون کردستان با خشونت بیشتری وارد میدان میشوند. شاید یک دلیل این باشد که پوشش خبری و حضور در این مناطق نسبت به تهران بسیار کمتر است. ببینید هزاران نفر که اهل این شهر نیستند یعنی بومی نیستند. به اینجا آورده‌اند. تک تک آنها هم نظارت نمی‌شوند. یعنی نمیتوانند نظارت شوند. من اخبار متعددی به دستم رسید که اینها شبها در خیابان میگشتند و شیشه‌های خانه‌هایی که

چهارشنبه ۲۲ تیرماه، همراه شد با مراسم شانزدهمین سال ترور دکتر قاسملو و ابعاد وسیعتری به تظاهرات مردم مهاباد داد. از شهرهای اطراف نیروهای انتظامی کمکی به مهاباد آورده شدند در این روز در سطح شهر بین مردم و نیروهای انتظامی درگیری‌های شدیدی در گرفت.

یکی از اهالی مهاباد در گفتگویی با صدای آلمان روز ۲۳ تیرماه، می‌گوید: «شوانه جزو افرادی بود که مراسم شادی بخاطر تغییرات کردستان عراق از جمله رییس جمهور شدن آقای طالبانی و سوگند خوردن آقای بارزانی را بعنوان رییس حکومت کردستان عراق در شهر مهاباد سازماندهی کرد و این مسئولان محلی را خوش نمی‌آمد. کشته شدن ایشان باعث شد تظاهرات سیاسی در مناطق مختلف شهر به راه افتد. دیروز و امروز مردم شهر تصمیم گرفتند به این اعتراض‌ها بپیوندند. تعداد زیادی از اصناف شهر مغازه‌هایشان را بستند. تا این لحظه که من با شما صحبت میکنم وضع شهر فوق العاده است. مردم میخواهند بدانند شوانه چرا کشته شد.»

روزهای بعد تظاهرات ادامه یافت در روز جمعه ۲۴ تیرماه تظاهرات وسیع‌تر شد و بر اساس اخبار «جمعیتی بالغ بر هزار نفر با سر دادن شعار و آتش زدن لاستیک، برای هفتمین روز پیاپی در اعتراض به قتل شوانه سیدقادر به دست نیروهای امنیتی رژیم، به طرف میدان استقلال حرکت کردند و با رسیدن به این

میدان، جمعیتی بالغ بر دو هزار نفر به آنان پیوستند. تظاهرات با شعارهای مرگ بر "جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خامنه‌ای" و "شوانه راهت ادامه دارد" ادامه یافت. در این هنگام، ماموران لباس شخصی و نیروهای گارد ویژه و مزدوران محلی رژیم (جاش‌های منگور) با پرتاب گاز اشک آور و تیراندازی به تظاهرکنندگان حمله کرده و مردم را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند»

نزدیک به دوماه از آغاز درگیریها بین مردم و نیروهای انتظامی در شهرهای کردستان میگذرد. در این دو ماه تعداد بسیاری از مردم و بویژه جوان کشته و زخمی شده و بسیاری نیز دستگیر و زندانی شده‌اند سیاست عمومی رژیم در این دو ماه بر عدم توجه به خواسته‌ها و مطالبات مردم و سرکوب خشن و بیرحمانه آنها قرار داشت. درگیری این سیاست، ضمن اعمال سانسور خبری شدید در روزنامه‌های داخلی، چندین واحد نیروهای انتظامی کمکی از استانهای دیگر و از جمله کرمان به شهرهای کردستان اعزام گردید. علیرغم این ترفندها ابعاد وسیع اعتراضها و خشونت بی حد نیروهای انتظامی و حضور سازمانهای سیاسی کرد، باعث شد تا اخبار تظاهرات و درگیری‌های مردم با نیروهای انتظامی در شهرهای کردستان، انعکاس بیرونی یابد و سانسور خبری رژیم بی‌اثر شود.

روز ۱۸ تیرماه بدنال یک سلسله تظاهرات در نقاط مختلف شهر مهاباد، ماموران انتظامی، دست به تیراندازی زده و چند نفر زخمی و دستگیر میشوند در بین زخمی‌ها یکی از جوانان فعال شهر، "کمال اسفرین" مشهور به شوانه، بنا به گفته شاهدان عینی، به پشت ماشین بسته و بر روی زمین کشیده می‌شود و جسد مثله شده‌اش را فردای تظاهرات تحویل خانواده وی می‌دهند.

از فردای این روز شهر مهاباد شاهد اوجگیری حرکات اعتراضی مردم علیه این جنایت و اجحافات و بی‌عدالتی‌ها و سیاستهای سرکوب‌گرانه جمهوری اسلامی بود. در جریان این اعتراضات تعداد زیادی دستگیر و دهها تن زخمی شدند. شهر مهاباد از روال عادی زندگی خارج شد و بیشتر مغازه‌ها به حالت تعطیل درآمد. مردم محلات کوی زیبا، باغ شایگان، پشت تپه، میدان استقلال، فلکه شهرداری و با آتش زدن لاستیک و شعار علیه رژیم به مقابله با نیروهای سرکوبگر پرداختند. با اوجگیری اعتراضات مردم، مقامات رژیم نیز بر دامنه خشونت و سرکوب خود افزودند. مراسم خاکسپاری «شواد» روز



چراغ آنها روشن بود با باتوم خرد میکردند. در نتیجه بسیاری مردم از ترس چراغ خانه را

در جریان تهاجم خشن و وحشیانه نیروهای مسلح حکومت به مردم سقز چندین تن از مردم مبارز این شهر کشته و بیش از صد تن زخمی شده اند.

شهرسقز روز بعد نیز کماکان تعطیل بوده و تمام مغازه‌ها و بازار در حالت اعتصاب عمومی بسر می‌بردند و رفت و آمد بسیار به ندرت صورت می‌گرفت. در جلو زندان مرکزی و بیمارستان‌ها مردم برای اطلاع از سرنوشت عزیزان‌شان اجتماع کرده بودند. رژیم تعدادی از زخمی‌ها را برای بازجویی به پادگان سقز منتقل نموده و بیمارستان‌ها را از کارکنان بومی و محلی تخلیه کرده بود.

بنا به گفته‌ی شاهدان عینی در جریان اعتراضات مردم سقز، مامورین انتظامی برای ایجاد رعب بیشتر با هلی‌کوپترهای جنگی از فاصله نزدیک نیز بر روی آنان آتش گشودند که باعث کشته و زخمی شدن چند نفر گردید. برای سرکوب مردم در سطح شهر از نیروهای ضدشورش که به تیپ امیرالمومنین مشهورند و لباس‌های سیاه بر تن و روبند و ماسک‌های ضد گاز مجهزند، استفاده شده است.

در جریان تظاهرات روز ۱۲ مرداد در سقز، حسینیه شهر به آتش کشید شد مردم معتقدند که این کار توسط عوامل حکومت صورت گرفته تا از این طریق هم میان مردم بومی و غیر بومی دشمنی ایجاد کنند و هم نیروهای ساده رژیم را به سرکوب ترغیب نموده و هم توجیه شرعی برای جنایاتشان بتراشند.

دبیرخانه کومه‌له-سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، طی اطلاعیه اعلام کرد که: « رژیم در همه کردستان دست به تحریک زده و حتی در مواردی حمله به بانکها را عوامل رژیم ترتیب می‌دهند و به طور مشخص سوزاندن حسینیه شهر سقز توسط عوامل خودشان بوده است تا اعتراضات سیاسی و مبارزاتی مردم را رنگ و بوی مذهبی بدهند و بهانه سرکوب گسترده‌تر بیابند».

همزمان با سقز در پایه نیز مردم دست به تظاهرات و راهپیمایی می‌زنند در اینجا نیز چون سقز مقابله نیروهای انتظامی بسیار شدید است و تعدادی از مردم کشته و زخمی و دستگیر می‌شوند

با اعلام اعتصاب عمومی در روز ۱۶ مرداد، در غالب شهرهای کردستان، اشنویه، پیرانشهر، سردشت، سنندج، مهاباد، دیواندره، کامیاران و سقز مردم وسیع‌ها از این حرکت استقبال کرده و با اعتصاب گسترده خود، شهرها را به حالت

تظاهرات پرداختند. با تجمع مردم در پارک استقلال و چند خیابان اصلی، شمار فراوانی از نیروهای انتظامی که از شهرهای اطراف و مرکز برای سرکوب مردم اعزام شده بودند، اکثر خیابانهای شهر را به محاصره در آوردند و رفت و آمد را در خیابانهای ششم بهمن، تاج، فردوسی، نمکی، شاپور، وکیل، نبوت، ژاندارمری، قطارچیان، محله دردشت، و میدان کردستان که کانون تظاهرات و درگیری پلیس و لباس شخصی‌ها با مردم بود ممنوع اعلام کردند. در درگیری خیابان فردوسی بر اثر یورش نیروهای انتظامی، تعدادی از تظاهر کنندگان زخمی شدند. پس از آن و تشنج کشیده شدن شهر، مردم خشمگین کلانتری شماره ۲ و چندین ماشین نیروی انتظامی را به آتش کشیدند. در این تظاهرات شش نفر کشته و تعدادی از مردم زخمی شدند و پلیس تعدادی از تظاهرکنندگان را دستگیر کرد. شبانگاه همین روز نیز پلیس برخی چهره‌های فعال سیاسی و حقوق بشر در کردستان تعدادی از فعالان مدنی و مدافع حقوق بشر این شهر از جمله خانم رویا تلوعی (از اعضای انجمن مدافع حقوق بشر و آزادی زنان) و آزاد زمانی (از اعضای انجمن مدافعان حقوق کودکان) و اجلال قوامی (از اعضای سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان) به اتهام تحریک مردم به تجمع و اعتراض بازداشت کردند. در تداوم مقابله شدید و خشن نیروهای انتظامی با مردم شهرهای کردستان، دامنه اعتراضات روز به روز گسترده‌تر شده و به شهرهای دیگر کردستان نیز کشیده می‌شود بدنبال درگیریهای سنندج، مردم شهرهای سقز و دیواندره نیز به دیگر شهرها پیوستند

صبح چهارشنبه ۱۲ مرداد در ادامه حرکات اعتراضی مردم در شهرهای مختلف کردستان ایران، مردم سقز دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند که با تهاجم خشن حکومتیان به خون کشیده شد. ارگانهای سرکوبگر حکومت با خشونت بی سابقه‌ای با راهپیمایان درگیر شده به سوی تظاهرکنندگان شلیک می‌کنند. در اثر این تهاجم تعدادی کشته و زخمی می‌شوند. مردم در مقابله با این حمله وحشیانه به خشم آمده به نمادهای رژیم در شهر یورش برده و آنها را به آتش می‌کشند. دادگستری و دادگاه انقلاب، فرمانداری، مخابرات و بانکهای صادرات، ملت، تجارت و فروشگاه قدس از جمله مراکزی است که یا با سنگ تخریب شده و یا به آتش کشیده شدند...

روشن نمی‌گذاشتند. علاوه بر این مسئولینی در اینجا وجود دارند که اصلا به قانون و برخورد قانونی اعتقاد ندارند. مهاباد در استان آذربایجان غربی واقع شده است. بسیاری از مسئولان منتسب به جریان اقتدارگرا حتی در دوران اصلاحات نیز گفتمان خود را که یک گفتمان امنیتی - پلیسی بود، حفظ کردند. اینها با فرهنگ، زبان و مذهب مردم کردستان بیگانه و ناآشنا هستند.» (سایت خبری عصر نو- ۲۵ تیرماه)



علیرغم شدت سرکوب، مردم همچنان مقاومت کرده و بر دامنه اقدامات خود می‌افزایند روز اول مرداد ماه، دوازده روز پس از کشته شدن «شوان»، مردم مهاباد دست به اعتصاب وسیع زده و شهر یکپارچه تعطیل می‌شود جمعیت بسیاری در مقابل زندان مرکزی مهاباد تجمع کرده، خواهان آزادی دستگیر شدگان و تحویل اجساد قربانیان شکنجه و مجازات عاملان و آمران جنایت‌های اخیر مهاباد می‌شوند. بنا بر همین گزارش، شهرهای سقز، بوکان و کامیاران در همبستگی با مردم مهاباد، کلیه مغازه‌ها را تعطیل و اعتصاب عمومی اعلام می‌کنند.

روز شنبه ۸ مرداد تعدادی از مردم شهر سنندج در پشتیبانی از مردم مهاباد و شهرهای دیگر کردستان در مقابل استانداری تحصن کردند. نمایندگان مردم در مذاکره با مقامات رژیم خواسته‌هایشان را که محاکمه شکنجه‌گران و قاتلین جوان مبارز مهابادی و لغو حالت نظامی در شهرهای کردستان و آزادی دستگیر شدگان اخیر بود، اعلام کردند. این تحصن با وعده مساعد استانداری جهت پیگیری خواسته‌های متحصنین پایان یافت. غروب دوشنبه مردم شهر سنندج به بی توجهی مسولین رژیم اعتراض کرده، یک پارچه مغازه‌ها و بازار را تعطیل کردند و به

بقیه از صفحه ۱۳

کشتار جمعی تابستان ۶۷

در خارج از کشور نیز دیگر مدتی است که اقدامات جدی در این باره تعطیل شده و برگزاری سالگردهای این فاجعه هم به صورت یک امر تشریفاتی درآمده. البته فضای بین‌المللی، که دلالتان سرمایه بر آن حاکم هستند و بیش از هر چیز به معامله با حکومت‌مداران ایران و انباشتن خزانه خویش از پول نفت و بازار ایران می‌اندیشند، برای مبارزه در راه ایجاد فضائی در ایران که دیگر چنین فجایی در آن تکرار نشود شاید چندان مناسب نباشد. اما ما به عنوان انسان‌هایی صاحب عقیده که وطنمان ایران است، وظیفه داریم تا با حداکثر تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و به صورتی سازمان یافته و با برنامه‌ای منظم برای شکستن فضای موجود مبارزه کنیم.

کشتار جمعی سال ۶۷ به خودی خود یک فاجعه ملی و حادثه‌ای دردناک است، با این همه سعی ما نمی‌تواند محدود به زنده نگهداشتن خاطره آن شود؛ حتی با ایجاد فضائی برای به محاکمه کشیدن آدمکشانی که مستقیماً در این فاجعه دست داشته‌اند و محاکمه آنها در یک دادگاه بین‌المللی یا ملی، خواه صرفاً به خاطر تسکین خاطر یا انتقام‌جویی و خواه بالاتر از آن اجرای قوانین انسانی درباره جنایتکاران باشد، باز هم نمی‌توان مطمئن بود که چنین فاجعه‌هایی در کشور ما تکرار نشود.

من از کشتار جمعی آذر ۱۳۲۵ و حبس و کشتار میلیون و توده‌ای‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یاد کردم که زیر حجاب مبارزه برای سد راه کمونیسم، و در واقع برای تحکیم استبداد سلطنتی استعماری در ایران و غارت ثروت میهن ما صورت گرفت. کشتار جمعی تابستان ۱۳۶۷ نیز محصول اندیشه دینی حاکم بر «جمهوری اسلامی» بود که فرمان آن از جانب رهبری این حکومت و تأیید همگی مسئولان و هواداران جدی آن، برای استقرار یک نظام و حاکمیت نمونه دینی صادر شد. هیچ تضمینی هم وجود ندارد که چنین سرکوب‌ها و کشتارهایی با انگیزه‌ها و به بهانه‌هایی دیگر و در حکومت‌های استبدادی دیگر تکرار نشود. یادآوری و برگزاری سالگرد کشتار اخیر باید دستاویزی باشد که مردم ما مبارزه خود را حول محور ایجاد یک نظام دموکراتیک عرفی و آزاد از هر نوع اندیشه استبدادی دینی و غیر دینی متمرکز کنند، زیرا تنها با استقرار یک نظام دموکراتیک عرفی در کشور است که می‌توان مطمئن بود که دیگر نه تنها هیچکس به خاطر عقیده‌اش اعدام نمی‌شود و به زندان نمی‌رود، بلکه تصور اینکه داشتن یک عقیده اجتماعی یا فلسفی - هرچند مخالف عقاید حاکم و غالب باشد - بتواند جرم یا گناه تلقی شود به ذهن هیچکس خطور نمی‌کند.

نباید به برگزاری تشریفاتی سالگردها دل خوش کرد؛ باید یاد تمام جانبازان راه آزادی و کشته‌شدگان نظام‌های استبدادی دینی و غیردینی را به پرچم مبارزه برای ایجاد و استقرار نظام و حکومتی به معنای واقع دموکراتیک بدل کرد

خواست قطع سرکوب و آزادی دستگیر شدگان برخاسته‌اند.

در بین سازمان‌های داخل کشور می‌توان به دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر اشاره کرد که در اعتراض به قتل یکی از فعالین کرد در مهاباد، اطلاعیه صادر کردند. دبیرخانه جبهه ملی ایران در خارج کشور نیز در ۲۵ تیرماه اطلاعیه در محکومیت جنایت رژیم در کردستان صادر کرد. نهضت آزادی نیز طی اطلاعیه بلند بالایی، به سیاست‌های رژیم در این باره اعتراض کرد.

کانون نویسندگان ایران نیز در اعتراض به اقدامات رژیم در کردستان اطلاعیه صادر و در آن می‌نویسد: کانون نویسندگان ایران هرگونه اعمال خشونت را نسبت به مردم ایران در هر منطقه‌ای که باشد محکوم می‌کند و آن را به زیان منافع ملی می‌داند. کانون بنا به اصول منشور خود بر دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم و مخالفت با سانسور تأکید می‌ورزد و درباره توقیف دو روزنامه هفته نامه محلی ناسو ناشستی اعتراض دارد.»

در خارج از کشور تلاش سازمان‌های سیاسی کرد چون حزب دمکرات کردستان ایران و کوموله - سازمان زحمتکشان کردستان ایران و دیگر سازمان‌های سیاسی کردی بسیار چشمگیر بود. این سازمانها ضمن انعکاس سریع و فوری اخبار تظاهرات و اعتصابات مردم در شهرهای مختلف، حرکت‌های اعتراضی گوناگونی را در سطح شهرهای اروپا سازمان دادند. در کنار سازمان‌های سیاسی کردی، عمدتاً سازمان‌های سیاسی چپ و دمکرات ایران نیز با انتشار اطلاعیه و همراهی و همگامی با سازمان‌های سیاسی کرد، تلاش کردند تا با حمایت از خیزش مردم کردستان، به انعکاس هرچه بیشتر اخبار درباره شهرهای کردستان کمک کنند.

در کنار سازمان‌های سیاسی نقش سایت‌های خبری اینترنتی در انعکاس اخبار مبارزات مردم کردستان و به شکست کشاندن تلاش رژیم برای سانسور خبری، بسیار چشمگیر بود. انتشار عکسهای شکنجه «شوانه» توسط سایتها خود عامل گسترش اعتراضات در کردستان شد و انتشار اخبار حرکت‌های مردم به صورت روزانه توسط سایت‌های خبری و انعکاس آن در غالب سایت‌های خبری اپوزیسیون، ابعاد وسیعی به پوشش خبری مقاومت مردم در کردستان داده بود.

تعطیل درآوردند. درحالیکه بیش از یکماه از آغاز ناآرامی‌ها شهر مهاباد می‌گذرد و علبرغم سرکوب شدید و برقراری وضعیت فوق العاده در کردستان، وسعت اعتصاب سراسری و یکپارچگی مردم در مقابل سرکوب خشن، نشان از ایستادگی مردم بر روی خواسته‌های خود دارد



نیروهای امنیتی در ظرف دو ماهی که از آغاز اعتراضات مردم کردستان می‌گذرد صدها تن از فعالان حقوق بشر، حقوق زنان، فعالین جنبش کارگری و سیاسی را دستگیر و زندانی کرده‌اند. همچنین تاکنون دو نشریه محلی کردستان توقیف و روزنامه نگاران کرد روانه زندان شده‌اند.

سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان طی اعلامیه‌ای با انتشار اسامی برخی از بازداشت شدگان چون رویا تلوعی، اجلال قوامی، سعید ساعدی، ماح احمدی، برهان دیوارگر، شاهرخ یزدانی، محمدظاهر احمدی پور، هژار رضوی، ناصر یوسفی، صالح غاجانی، شورش نصرالهی، جمشید امینی، هاوار غاجانی، کیوان اسدی، اظهر عبدالله شاهی و دهها نفر دیگر از دستگیرشدگان در شهرهای کردستان، از سرنوشت نامشخص آنان ابراز نگرانی کرده و می‌گوید: «از سویی تلاشهای خانواده‌های این دستگیر شدگان برای آزادی عزیزانشان تاکنون بی ثمر بوده است. مقامات قضایی برای آزادی موقت برخی از دستگیر شدگان و تأیید بسیار سنگینی را مطالبه کرده‌اند، از جمله اینکه برای تبدیل قرار بازداشت یک جوان ۱۸ ساله سنندجی مبلغ یک میلیارد ریال درخواست گردیده، که خانواده این جوان ناتوان از تامین و تودیع آن می‌باشند.»

در دفاع از خیزش و مقاومت مردم کردستان، جمعیت‌ها، سازمانها و احزاب گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی واکنش نشان داده و عمدتاً به دفاع از خواسته‌های مردم کرد و

دولت احمدی نژاد و کشتار سال ۶۷

امسال در آستانه هفدهمین سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی در سراسر کشور، یکی از عوامل اصلی این کشتار، ارتقاء مقام یافت و وزیر کشور شد.

تابستان سال ۶۷، به فرمان شخص آیت الله خمینی، هزاران نفر از زندانیان سیاسی در عرض مدت کوتاهی در زندان های سراسر کشور قتل عام شدند. بر اساس فتوای خمینی کمیته ای برای عملی کردن این کشتار تشکیل شده بود که یکی از اعضای آن، مصطفی پورمحمدی، وزیر کشور دولت جدید و نماینده وزارت اطلاعات در این کمیته مرگ بود. اعضای دیگر این کمیته، نیری، اشراقی و رئیسی بودند.

کشتار در زندان ها، به بهانه عملیات مجاهدین خلق در غرب کشور، تحت عنوان فروغ جاویدان بود. اما در واقع امر، این جنایت بسیار فراتر از یک انتقام کشی صرف بود. هدف این اقدام خالی کردن زندان ها بدون آزادی زندانیان بود. در طول هشت سال جنگ، خشونت سیاسی در جامعه به اوج خود رسیده بود. کشتن و کشته شدن فقط در جبهه ها جاری نبود. در خیابان ها و در زندان ها نیز جاری بود. از سال ۶۰ به بعد اعدام های روزانه و ده ها و حتی صد ها نفره در روز یک امر عادی شده بود. جنگ سرپوشی بر این همه و پرده ساتری بر این همه جنایات علیه منتقدان و مخالفان حکومت بود. اکنون این بختک سیاه از سر جامعه برداشته می شد و آن ها که از رهگذر این اعدام ها جان سالم به در برده بودند و حتی دروان محکومیت خود در دادگاه های سرپائی را هم به اتمام رسانده بودند، روی دست حکومت مانده بودند. آن ها که این کشتار را سازمان دادند، از فکر آزادی این زندانیان وحشت داشتند، همزمان با پایان جنگ در اندیشه پایان کار زندانیان هم بودند و این کار را عملی کردند...

از مرداد ماه ۶۷ قطع ملاقات ها در سراسر کشور شروع شد و تا آغاز مجدد ملاقات، هزاران زندانی سیاسی تنها به جرم مخالفت با حکومت اسلامی، قتل عام شدند. خانواده ها گروه، گروه با ساک های آخرین تن پوش و آخرین وداع

فرزندانشان مواجه شدند. به سکوت تهدید شدند. نه نشانی از جسد و نه محل دفن عزیزانشان، هیچ! گورهای دسته جمعی کشف شدند و خاوران که کشتگان با لباس و هم چون تلی در گودال های آن خاک شده بودند...

کشتار ۶۷، پایان جنگ را به تلخی آمیخت. آنان که بعد از هشت سال استفاده از «نعمت» جنگ خون مردم را در شیشه کرده بودند، زهر شکست خود در جنگ را هم، در جان مردم ریختند. سال های بعد از این کشتار سال های حکومت ترور و وحشت بود.

یکی از مهره های این ترور و حشت، مصطفی پورمحمدی وزیر کشور جدید در دولت احمدی نژاد بود. در دورانی که مخالفین حکومت یکی پس از دیگری در خارج از کشور ترور می شدند، پور محمدی رئیس بخش اطلاعات خارج از کشور و معاون وزیر بود...

زمانی که سیل مردم به پای صندوق های رای در دوم خرداد، فضای اختناق بعد از تابستان ۶۷ را به کلی دگرگون ساخت، و در ادامه تلاش های نویسندگان، روشنفکران، دانشگاهیان و دانشجویان و فعالین جنبش های اجتماعی کشور، «نه» بزرگی در مقابل مراکز اصلی قدرت گذاشته شد و توازن جدیدی در جامعه ایجاد شد، حامیان امثال پور محمدی ها مجبور به عقب نشینی شدند، پور محمدی هم به زاغه دفتر رهبری خزید، با قتل های زنجیره ای دوباره نام پور محمدی مطرح شد. تلاش برای بازگشت به دوران ترور و وحشت بعد از تابستان ۶۷، زیر فشار افکار عمومی و قربانیانی به نام هم چون پروانه و داریوش فروهر، مختاری و پوینده مجبور به توقف و حتی مثله کردن مهره های اجرائی خود شد. «غده سرطانی» وزارت اطلاعات ظاهرا توسط دولت خاتمی جراحی شد ولی عملا در دفتر رهبری مستقر گشت...

هشت سال دوران حکومت اصلاح طلبان، در باره همه چیز بحث شد، اما پرداختن به قتل عام در زندان ها هم چنان تابو ماند. سینه چاکان «مردمسالاری دینی» از نزدیک شدن به این فاجعه اجتناب ورزیدند. در میان حکومتگران

جمهوری اسلامی، آیت الله منتظری هم چنان تنها کسی ماند که به قیمت از دست دادن موقعیت ممتاز خود، در همان روزهای سیاه طی نامه ای به خمینی بر این کشتار اعتراض نمود. بهای آن را نیز با رانده شدن از کاست حکومتگران پرداخت.

اکنون با پایان دوران بعد از دوم خرداد، و انتخاب احمدی نژاد، سیر معکوس در بر خورد به کشتار نیز ۶۷ شروع شده است.

اکنون عاملین این کشتار بعد از ۱۷ سال به جلوی صحنه آمده اند. همقطاران پورمحمدی در کابینه جدید، دست کمی از او ندارند. آقای اژه ای متهم به صدور فتوای قتل پیروز دوانی است. خود رئیس جمهور متهم به شرکت در قتل دکتر سامی و ترور های دیگر .. است. وزیر ارشاد معاون شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه کیهان و از یاران سعید امامی و بازجو و شکنجه گر معروف است و الی آخر ...

ارتقاء مقام پورمحمدی ها دهن کجی آشکار به جامعه زخم دیده ماست. دهن کجی به تمامی کسانی است که طی دوران حکومت اسلامی امثال پورمحمدی ها بر زندگی و مرگ فرزندان شان حکم رانده اند.

کشتار ۶۷ هم چون دمل چرکینی بر پیکر جامعه ما سنگینی می کند. بدون پرداختن به ابعاد این فاجعه و اعاده حقوق از دست رفته هزاران انسان بی گناهی که بر اساس یک سوال و جواب فرمایشی، سرنوشتشان رقم خورده است و از حق زندگی محروم شده اند، نمی تواند حتی آزادی جامعه ما هم کامل باشد. احترام به حقوق فردی انسان ها و حق حیات آن ها از آن جا شروع می شود که در عمل موارد نقض این حقوق بدون هیچ پرده پوشی آشکار شود و در معرض قضاوت همگان قرار گیرد. برای این کار نه فقط حکومت بلکه افراد دست اندر کار جنین جنایت بزرگی نیز باید مورد مواخذه قرار گرفته و پاسخگوی اعمال خود باشند.

محمدی ها به جای تکیه بر مسند وزارت، باید در جایگاه متهم به قتل هزاران زندانی سیاسی قرار بگیرند.

اطلاعیه خانواده های اعدام شدگان گلزار خاوران آن ها قصد دارند گلزار خاوران را به گورستان عادی تبدیل نمایند...

در آستانه هفدهمین سالگرد کشتار در زندان ها، عوامل شهرداری تهران، در صددند که گلزار خاوران را تحت عنوان « ساماندهی و بازسازی » به میل خود تغییر داده، آن را قطعه بندی کنند. آن ها در مقابل مقاومت خانواده ها دست به کار شده، حتی با جعل اعلامیه به نام آن ها در تلاش پیش بردن اهداف خود هستند. در زیر اعلامیه خانواده های قربانیان کشتار ۶۷ و نیز اعلامیه جعلی عوامل شهرداری تهران، نقل می شود

دوستان، همراهان

از چند هفته پیش افرادی از طرف بهشت زهرا، شهرداری و دادستانی به گلزار خاوران مراجعه کرده و نظر خانواده های اعدام شدگان را در مورد ساماندهی و بازسازی خاوران جویا می شدند .

آنان به عنوان ساماندهی و بازسازی، قصد آن دارند که گلزار خاوران را از شکل کنونی اش خارج کرده و به یک گورستان عادی تبدیل کنند. در حالیکه عزیزان ما پس از اعدام، با لباس های تشنه، در گودال هایی که در این گورستان ایجاد شده بود، به صورت دسته جمعی دفن شده اند .

ما خانواده های اعدام شدگان گلزار خاوران اعلام می داریم که عزیزان ما در گورهای عادی و به روش معمول فوت و دفن نشده اند که بتوان محل دفن آنان را به شکل عادی قطعه بندی کرد، بلکه بسیاری از این عزیزان در گورهای دسته جمعی مدفون شده اند.

همچنین اعلام می داریم، در صورت نیاز ساماندهی گلزار خاوران، ابتدا لازم است نام و نشان، چگونگی و زمان اعدام، چگونگی و محل دفن تک تک این عزیزان مشخص گردد، پس از آن خود خانواده های قربانیان، در مورد بازسازی گورستان اقدام خواهند کرد .

امروز (۱۳۸۴/۰۶/۰۴) که به گلزار خاوران مراجعه کردیم، با اعلامیه هایی بدون نام بر روی گورها مواجه شدیم. متن کامل آن در زیر خط تایپ شده است. ما خانواده های قربانیان گلزار خاوران قویاً اعلام می داریم که اعلامیه زیر توسط خانواده ها تهیه نشده است. البته نوع نوشتار خود گویای این ادعاست .

توجه

ما خانواده های قبرستان خاوران به همه هشدار می دهیم که تعدادی آدم های معاند و مخرب قصد دارند جلوی ساماندهی قبرستان را گرفته و نگذارند شهرداری و بهشت زهرا اقدام نماید.

ما همگی قبلاً موافقت خود را کتباً اعلام نموده ایم که حاضریم همه گونه همکاری نماییم تا قبور عزیزانمان مشخص و در خصوص ساماندهی و بازسازی اقدام گردد

2/6/1384

مرگ دردناک مادر رضایی

خاطره معینی

۲۵گوست ۲۰۰۵

خبر مرگ مادر رضایی، مادری از تبار درد و رنج دل انسان را چنان بدرد می آورد که توان گفتن آن نیست .

مادر رضایی مادری که بهترین سالهای عمر خود را در پشت در زندانهای رژیم گذراند، در اثر سانحه وحشتناکی درگذشت و زندگی پر از درد و رنجش پایانی دردناک یافت.

مادری پیر، با موهای سفید که همیشه با پاهای رنجورش در همه مراسم های خاوران حاضر بود.

خاطراتم را ورق می زخم، اوایل مهر ماه سال ۶۷ بود بهمراه یکی از بستگانم همچون هزاران هزار خانواده زندانی در پی یافتن خبری از عزیز گمشده خود تمام زندانها را می گشتم، زندانی ما در اوین بود ولی ما خبری مینی بر اینکه او در زندان گوهر دشت است را دریافت کردیم به در زندان گوهر دشت رفتیم، چند خانواده دیگر هم همراهان بودند و همین طور مادر رضایی که من آن زمان او را نمی شناختم، ما در اتوبوسی عازم کرج و سپس گوهر دشت بودیم، چهره مضطرب و نگرانش توجه ما را بخود جلب کرد، دائم با نگرانی بجلو سرک می کشید و می گفت چرا نمی رسم. وقتی از اتوبوس پیاده شدیم هوا تقریباً سرد بود و مسیر در اثر باران شب قبل خیس و گل آلود بود مادر رضایی با عجله از اتوبوس پیاده شد و کمی جلوتر از ما رفت، مسیرمان یکی شد کمی جلوتر بزمین خورد و و چون همه جا خیس و تقریباً پر از چاله آب بود، تمام لباسش خیس و گل آلود شد، ما بکمکش رفتیم گفت هیچی نیست باید زود بروم و با سرعت راهش را ادامه داد.

به در زندان که رسیدیم طبق معمول با برخورد های بی ادبانه و تحقیرآمیز مسئولان مواجه شدیم از زندانی مان پرسیدیم گفتند اینجا نیست، در راه برگشت مادر رضایی دیگر آن شتاب را نداشت انگار کوهی بر دوشش سنگینی می کرد. بعد از آن او را ندیدم .

بعد از قتل عام ها و پیدا کردن خاوران روزی که همه (تقریباً یک هفته بعد از اعلام اسامی و دادن ساکها) با صحنه وحشتناکی روبرو شدیم هنوز باور نداشتیم چه اتفاقی افتاده، باور نمی کردیم که این چنین راحت و سهل اینهمه سرو جوان به خاک افتاده هیچ کلامی را یارای بازگویی آن صحنه ها نیست، عده ای از مادران با فریاد و زجه زمینی را که در اثر آب آهک و نمک سخت تر شده بود را در پی یافتن نشانی از جگر گوشه اشان چنگ می زدند و عده ای دیگر بهت زده بودند، در آن میان مادر رضایی را دیدم که عکس جوانی در دست داشت و با زجه می گفت این چهارمین فرزند من است که اعدام می شود، شما بگوئید چه کنم. هرگز آن صحنه را فراموش نمی کنم .

بعد از آن همیشه می آمد محل دفن یکی از فرزندانم که در سال ۶۰ اعدام شده بود مشخص بود آنجا می نشست و عکسهای بقیه فرزندانم را می گذاشت و بطری کوچکی آب که در آن شاخه گلی گذاشته بود. همیشه در مراسم ها روسری قرمز بسر داشت و فعالانه تمام مسائل مربوط به خاوران را دنبال می کرد. همیشه عضو ثابت قدم در خاوران بود، ساعتها راه می پیمود و همیشه جزو اولین افراد بود، می گفتم مادر این همه راه رو چه جور می ایی تازه اینقدر زود هم می رسی، با لبخندی تلخ می گفت می آیم ملاقات باید زود برسم.

با حضور و تلاش این مادران و دیگر اعضای خانواده های جانبختگان و با سختی و مشقت فراوان خاوران تا به حال حفظ شده است.

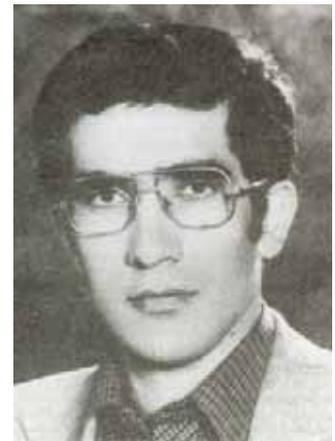
دیروز وقتی مادرم خبر مرگ مادر رضایی را آنهم به آن شکل وحشتناک را به من داد، چهره تکیده اما استوارش در خاطر من نقش بست، سنگینی غم این ایام برایم دو چندان شد. با خود گفتم او هم زندگی غم انگیزی داشت وهم مرگ دردناکی.

دریغ که هیچ کلامی گویایی رنج و درد چنین مادران و پدرانی نیست، شاید مرگ این چنینی مادر رضایی پیامی در خود نهفته دارد و ان اینکه بیشتر قدرشان را بدانیم زیرا که آنان عزیز خود همراه و یاوران خود را از دست داده اند. این یادگاران را دریابیم و به آنان برای حفظ خاوران یاری رسانیم.

یادش را گرمی و روحیه قوی و خستگی ناپذیرش را توشه راهمان می سازیم.

همه شور بود و امید

خاطره معینی



مرداد سال ۶۷ بود ملاقاتها قطع شده بودند. آخرین نامه هبت که بیشتر شبیه وصیت نامه بود ۱۵ مرداد به دست مادرم رسید. ما دقیقا نمی دانیم که هبت چیزی می دانست یا نه، ولی آنچه مسلم بود با توجه به تجاربش در زندان و قطع بدون دلیل ملاقاتها و تغییر رویه زندانبانان و بازجویان در درون زندان قطعاً برای زندانیان هم نوید خوبی در پی نداشت. تا اواخر مرداد هر بار به درب زندان می رفتیم می گفتند: ملاقاتها به دلیل رفتن نگهبانان به جبهه مرساد (عملیات فروغ جاودان) و کمبود پرسنل قطع است و بعد از اصرار زیاد خانواده ها شروع به فحاشی و توهین می کردند. تعداد پاسدارها کمتر شده بود و افراد همیشگی نبودند. در اواخر شهریور صدای انفجار مهیبی از زندان اوین شنیده شد، تقریباً همه خانواده ها سراسیمه به در اوین رفتیم، گفتند اتفاقی نیافتاده ما مشغول حفاری هستیم و این صدای انفجار در رابطه با آن است. اما همان موقع بود که شنیدیم که عده ای در قبرستانی پشت کلیسای آرامنه دفن شده اند. با وجود آنکه از عمق فاجعه ای که رخ داده بود با خبر نبودیم اما شواهد نشان می داد که قضیه خیلی جدی تر است.

خانواده ها تصمیم گرفتند که در جلوی درب دادگستری تحصن کنند و تا گرفتن جوابی قانع کننده همانجا بمانند. شاید این بزرگترین تجمع خانواده های زندانی در عرض آن چند سال بود. اما عده ای با لباس شخصی به جمع حمله کردند و به شدیدترین شکل ممکن با خشونت تجمع را بر هم زدند، در آن تجمع چندین نفر بازداشت شدند، که بعد از گرفتن تعهد آزاد شدند. در آن ایام منتظری دفتری داشت که به بیت منتظری معروف بود و خانواده ها هر از چند گاهی برای دادن نامه و یا کسب خبر به آنجا می رفتند اما آنجا را هم بسته بودند. تا اواخر مهر ماه خانواده ها به هرکجا که می شد از بچه های زندانی خبری یافت سر می زدند اما بی نتیجه و خسته تر از روزهای قبل باز می گشتند. در این مدت تعدادی از خانواده ها به خاوران رفته بودند و خبر دادند که تعدادی کانال کشف شده، همه باز هم به در اوین رفتیم اینبار پاسدارانی که آنجا بودند خیلی آرامتر بودند و گفتند اینها همه شایعه است بزودی به شما ملاقات می دهیم و از ما پول ماهیانه زندانیان را گرفتند و رسیدی هم دادند. آرامش آنها بیشتر بر دلشوره و نگرانی ما می افزود بعداً که به یاد می آوریم متوجه می شدیم که آنان همچون عقربهای بودند که نیش خود را خالی کرده و آنزمان دیگر آرام بودند.

روز به روز بر دلهره و اضطراب ما افزوده می شد و کم کم خبر اعدامها پخش شد، عده ای به درب دادستانی مراجعه کردند در آنجا به آنها شماره تلفنهای دادند که از وضعیت زندانیانشان خبر بگیرند. بعد از تماس چند خانواده و گرفتن خبر اعدام و اعلام تاریخ دادن ساکهای لباس زندانیان دیگر برای همه مسلم شد که فاجعه ای شوم رخ داده ولی ابعاد آنرا کسی نمی دانست.

در بین سری اول اسامی نام شوهر خواهرم کسری اکبری کردستانی و تعداد زیادی از هم بندان هبت بود. همه در مراسم های این جانباختگان شرکت می کردند. هر روز خبر اعدامی جدید، خبر پر پر شدن گلی دیگر و عزادار شدن خانواده ای. فقط ساک لباسی که عموماً هم لباسهای خود افراد نبود را به خانواده ها میدادند و حلقه ازدواج به نفع دولت مصادر می شد، گاهی خانواده های بخصوص مادران از بوی تن عزیزان خود تشخیص می دادند که لباس متعلق به همان شخص است یا نه.

هر مراسمی دلهره و نگرانی آندسته که هنوز خبر نگرفته بودند را بیشتر می کرد، همه می ترسیدند به آن شماره لعنتی زنگ بزنند شاید قابل تصور نیست که آن اضطرابها چه فشارسنجینی بر خانواده ها وارد کرده بود چنان که گاهی چهره های آشنا، ناآشنا جلوه می کرد. ما هنوز خبری از هبت نداشتیم هنوز امید در دل داشتیم و یا نمی خواستیم که باور کنیم به دادستانی زنگ زدیم گفتند نام زندانیان آنجا نیست، هم خوشحال بودیم هم باور کردنی نبود، وقتی کشتاری با این وحشتناکی رخ داده مگر می شود هبت از آن جان سالم بدر برده باشد.

روز ۱۶ آذر به همراه خواهرم به در زندان اوین رفتیم دیگر تاب آنهمه دلشوره و نگرانی را نداشتیم.

به باجه زندان اوین که پشت لونا پارک بود و جایی بود که از آنجا ما را به اوین برای ملاقات می بردند رفتیم از پاسداری که آنجا بود و چند دفتر بزرگ جلوی پهن کرده بود، پرسیدم اومدم ملاقات گفت اسم: گفتم بعد از چند لحظه گفت برید توی اتاق بغل اونجا بهتون میگن، گفتیم چی میگن گفت برید اونجا من هیچی نمی دونم. اتاق مورد نظر فضایی شامل یک سالن کوچک و یک اتاق در انتها و بخاری کوچکی در گوشه و چند نیمکت برای نشستن، با این که هوا آنچنان سرد نبود ولی تعدادی دور بخاری کز کرده بودند.

در تنم لرز عجیبی احساس میکردم یاد روزهای ملاقات افتادم که با چه شور و هیجانی لحظه شماری می کردیم که بعد از گذشتن از هفت خان چهره همیشه خندان هبت را ببینیم. چه لحظه شیرینی بود وقتی که با لبخند همیشگی اش زودتر از ما پشت شیشه ایستاده بود و برایمان دست تکان می داد که ما سریع او را پیدا کنیم، چون هر بار چهره اش تکیده تر و لاغر تر از قبل بود، برای اینکه ما متوجه نشویم که دیگر قادر به حرکت دست دیگرش نیست آن را در جیبش فرو می کرد، با آرامش و متانت خاصش با تک تک ما حرف می زد به دنبال خبرهای جدید بود و هنگامی که با دختر کوچکش حرف می زد، چشمانش پر از شادی بود.

جیب مادری مرا به خود آورد و همه آن رویا های شیرین بیکباره بکام زهر شد. مادر زجه می زد و می گفت چرا مگه اون چه کرده بود که کشتیش؟ همه سعی کردند که او را آرام

بود فریادی که سینه مادران، همسران و خواهران را سوخته بود، نمی توانستیم قبول کنیم که همه را کشته اند، آخر به چه جرمی؟ در کدام دادگاه چنین رای ضد بشری صادر شده بود، جواب اینهمه عزیز گمشسته را چه کسی باید میداد.

بعد از مدتی که بهر شکل کمی همه بخود آمدند، همه تصمیم گرفتند که خاک را نشکافند، چون آنقدر در این چند ماه آب آهک روی اجساد ریخته شده بود که اصلا قابل شناسایی نبودند و تازه مگر کسی توان آنرا داشت در حضور اینهمه آتش بجان چنین کاری را بکند. یکی از مادرها بعد از صحبت با بقیه، با صدای بلند اعلام کرد که چون همه اینها باهم در زندان بوده اند و همه به یک جوخه برای اعدام سپرده شده اند، اینجا هم باید در کنار هم باشند، ما نباید آنان را ازهم جدا کنیم. خاطره تلخ آنروز همیشه باماست. از آن روز به بعد خاوران تبدیل به قبله گاه مادران، معیادگاه همسران و محل دیدار خانواده ها شد.

بارها به خانواده ها حمله میشد و قاب عکسهای آنها شکسته می شد، مادران بارها زیر مشمت و لگد پاسداران خونین ومالین می شدند، پدران تحقیر می شدند و کتک خوردند خانواده ها بارها بازداشت شدند ولی باز به خاوران رفتند و هر بار قوی تر و راسخ تر از قبل، در حملات اولین کاری که مادران و پدران می کردند، حفاظت از جوانترها که در آن محل بودند و بعد حفظ قاب عکسهای عزیزانشان بود.

مادرم عکس هبت را تکه شعری روی آن نوشته شده بود با این مضمون

ای آتش افروخته ی سوختنی
ای گنج هدر رفته ی اندوختنی
ما عشق و وفا را ز تو آموخته ایم
ای همه زندگی و مرگ تو آموختنی

را بسیار دوست می داشت، یک بارکه به جمع شدیداً حمله کردند، ما که جوانتر بودیم را از جمع جدا کردند، مادرم که دیگر تاب و توانی نداشت و بی حال روی زمین افتاده بود قاب عکس هبت را به دست پدرم داد تا از آن محافظت کند و پدرم آنرا زیر کتک و در آغوشش چنان پنهان کرد، انگار خود او را در آغوش داشت هرچه سعی کردند نتوانستند عکس را از او بگیرند روی زمین افتاده بود ولی عکس را محکم در بغل داشت و می گفت

مادرم با یک نگاه به ما همه چیز را فهمید و بعد.....

از همه تلخ تر، آنکه تحویل ساکش مصادف بود با سالگرد ازدواجش، روز سختی بود فقط آرزوی بوئیدن لباسهایش را داشتیم. خواهرم برای گرفتن ساک رفت و همیشه می گوید که آن لحظات تلخ ترین لحظه عمرم بوده، بعد از آن روز سخت بیمار شد.

همه خانواده های که ما به مراسمهایشان رفته بودیم به دیدار ما می آمدند آخر ما روزهای سختی را با هم گذراندیم بودیم اما این بار آتشی در جانمان شعله ور شده بود که خاموش شدنی نبود، داغ سنگین از دست دادن بهترین هایمان، خوب ترین هایمان.

همه هنوز این جنایت کثیف را باور نداشتیم، هر خانواده ای عکس و یا عکس های جانباخته شان را با خود می آوردند و در کنار هم می گذاشتند. همه مادران لباس سفید پوشیده بودند و گل سرخی بر سینه و بعضی ها هم عکس فرزندشان را در قابی کوچک به سینه زده بودند، بدستی که از چنین مادرانی باید چنان شیر آهنگوه مردانی پرورش یابد.

هبت از رنگ سیاه متفرد بود به همین دلیل ما همه سفید پوشیده بودیم، بعد از یک هفته به گورستان خاوران رفتیم، طبق قرار قبلی با بقیه خانواده ها با خود گل و عکس های بچه ها را برده بودیم، اما همه در شوک بودند، مگر میشود چنین سهل و آسان اینهمه سرو جوان به خاک افتاده و اینچنین در خاک مدفون شوند، آخر نه گوری بود و نه نشانی، بیابانی که فقط رد چرخهای بولدوزر بر آن بود، کافی بود کمی خاک را کنار بزنی تا بتوانی اجساد را ببینی، صحنه وحشتناکی بود علیرغم آنکه مقدار زیادی آب آهک و نمک ریخته بودند تا شاید هر چه زودتر اجساد از بین بروند، اما همه در عمقی کم دفن شده بودند.

کنترل مادران بسیار سخت بود بعضی زمین را چنگ می زدند تا شاید عزیز خود را بیابند، مادرم سعی کرد یک پارچه کرم رنگ که فکر می کنم تکه ای از شلوار بود را از دل خاک بیرون بیاورد و فریاد می زد این شلوار هبت است. و بعد از آن روز هر وقت به خاوران می رود، ساعتها همان جا می نشیند. هیچکدام قابل کنترل نبودند، به معنای واقعی هنگامه ای بود و هیچ زبانی را یارای بتصویر کشیدن آن لحظات وحشتناک نیست.

هیچ کس گریه نمی کرد، فقط صدای فریاد بود، فریادی که در این مدت در گلویمان خفه شده

کنند، برگه ای در دست داشت که تاریخ تحویل ساک روی آن نوشته شده بود، اما مگر کسی می توانست آتش نشسته بر قلب مادری عزیز از دست داده را خاموش کند، هیچکس توان حرف زدن نداشت. لحظات سخت و سنگین می گذشت آن لحظات اوج دلهره و نگرانی بود، قیافه کریه حاج کربلایی که قبلاً مسئول ملاقاتها بود و همه از او متنفر بودند با آن لبخند کریه اش که هر بار شماره ای جدید را صدا می زد خود عاملی بود که خانواده ها جلوی گریه خود را بگیرند.

نوبت ما رسید شماره ۱۸ حاج کربلایی گفت پدرت بیاد گفتیم پدرمان مریضه گفت پس تو اشاره کرد به خواهرم، بعد از چند دقیقه که طولانی تر از سال بود صدای جیغ خواهرم را شنیدیم توان برداشتن حتی یک قدم را نداشتیم، هر چه بر خود نهیب می زدیم که نه جلوی اینها نه اما فایده نداشت، همه چیز تمام شده بود، آن کابوس وحشتناک پایان یافته بود هبت نازنیمان را کشته بودند.

باور نمی کردم زیر بغل خواهرم را گرفته ام، او هم توان راه رفتن نداشت حاج کربلایی از اتاقت بیرون آمد و فریاد زد برو بیرون اینجا سروصدا نکن. با تمام نیرو بطرفش رفتم، پدر پیری دستم را گرفت و به آرامی گفت برو خواهرت رو ببر، اینها کثافت تر از آنند که با آنها روبرو شوی. تمام وجودم پر از نفرت بود و از اینهمه درد به خود می پیچیدم، بدر اوین که رسیدیم چند نفر از خانواده های که آنجا بودند به کمکمان آمدند، یکی از مادرها که بتازگی خبر اعدام فرزندش را شنیده بود با صدای بلند گفت جلوی این کثافتها گریه نکنید اونها خواری و ذلت ما رو می خوان، بدانید که بچه های ما ایستاده و سربلند پای چوبه های دار رفته اند، نباید اونها رو کوچیک کنیم، استواری و مقاومت این مادر عاشق تحسین بر انگیز بود. اصلاً یادم نمی یاد که کی و چطور ما رو به خانه رسوندند، چون ما علاوه بر اینکه زخم کاری بر قلبمان نشسته بود به این فکر می کردیم که چگونه این خبر را به مادرم، پدرم و همسرش بدهیم، این نیاز به توان و آمادگی داشت که ما در خود نمی دیدیم.

تمام راه چهره هبت و لبخند شیرینش جلوی چشم بود به ویژه آن گاه که با دختر کوچولیش از پشت شیشه اتاق ملاقات بازی می کرد.

گزارش هفدهمین سالگرد
کشتار زندانیان سیاسی در
ایران



حضور بی سابقه مردم به پاس گرامیداشت یاد نیلوفران خفته در گلزار خاوران

هستند و گوشه کنار ایستادند و عکس می گیرند و ما هم فقط سعی کردیم و گفتیم شعار ندهید، شلوغ و سر و صدا نشود. شعر و سرودتان را بخوانید و برنامه را تمام کنیم و برویم.

یکی دیگر از مادران در پاسخ به این سوال که نگرانی ها در مورد این محل به کجا رسیده، گفت: «قرار شد کمیته ای تشکیل بدهیم و سپس خواهیم که ما خودمان اصلا سرباه دار این قسمت باشیم و متولی خودمان هستیم و اینجا هر تغییری که باید انجام شود، خودمان انجام می دهیم. بعد از مراسم امروز تصمیم خواهیم گرفت که چه کار کنیم. امضا جمع کنیم برویم شورای شهر، برویم شهرداری و جاهای دیگری که مربوط می شود و بینیم جریان چیست.» تعداد زیادی خبرنگار و فیلمبردار از مراسم گزارش تهیه می کردند. حضور بی سابقه دانشجویان بسیار محسوس بود.

در طی مراسم مادران با خواندن مرثیه های محلی و جوانرها با خواندن سرود و آوازهای حماسی، یاد این عزیزان را گرامی داشتند، مراسم تا ساعت ۱۲ ظهر امروز ادامه داشت.

نیروهای انتظامی عمدتاً به صورت لباس شخصی، در بین جمعیت حضور داشتند و چند مامور وزارت اطلاعات نیز از مراسم عکس و فیلم تهیه می کردند. بنا به گزارش کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) پس از پایان مراسم و بیرون از خاوران، نیروهای انتظامی اقدام به ضبط دوربین ها کرده و همچنین بنا به اخبار رسیده بیش از پانزده تن از دختران جوانی را که در مراسم بودند، دستگیر کرده اند. بعد از دستگیری این دختران جوان، ماموران به فاصله بیست و چهار ساعت چندین بار به خانه های آنها می ریزند و هاردیسکهای کامپیوتر، فیلم های خانوادگی و یادداشت ها و دست نوشته های متعلق به دستگیرشدگان را با خود می برند.

روز جمعه ۱۱ شهریور تعداد کثیری از مردم با حضور گسترده و بی نظیر در گلزار خاوران در ابتدای جاده تهران - مشهد، یاد جانباختگان کشتار ۶۷ را گرامی داشتند.

از همان ساعت اولیه صبح، دسته دسته مردم از پیر و جوان با بغل های پر گل و بوسه ای بر این خاک مقدس وارد خاوران می شدند. تعداد شرکت کنندگان در این مراسم تا سه هزار نفر تخمین زده می شود، که این حضوری چشمگیر و بی سابقه است. تمام گلزار خاوران غرق در گل بود و خانواده های این جانباختگان از همه با شیرینی پذیرایی می کردند. در مرکز محوطه گلزار خاوران عکسهای این جانباختگان قرار گرفت و اطراف آن با گل تزئین شد و به رسم هر ساله همه در این محل گرد هم آمدند.

مراسم با یک دقیقه سکوت به پاس احترام به جانباختگان و یک دقیقه سکوت برای گرامیداشت یاد مادر رضایی (مادر چهار جانباخته) که نبودش در این مراسم کاملاً احساس می شد، آغاز گردید و سپس آقایان رئیس دانا و علی اشرف درویشیان هر کدام بطور جداگانه در مورد مسائل جدید در خاوران و آنکه چگونه می توان این گلزار را حفظ کرد، صحبت کردند. بعد از آن تعدادی به نمایندگی از طرف خانواده ها در مورد عملکرد های تا کنون و بعد، این خانواده ها در رابطه با طرح جدید شهرداری برای ساماندهی صحبت کردند و قرار شد بعد از اتمام این عملکردها گزارشی کامل به خانواده ها داده شود.

یکی از مادران در گفتگو با خبرنگار رادیو فردا گفت: از ساعت نه تا الان این زمینی که اینقدر خاک و شن است، دیگر اصلاً جای خالی ندارد. آنقدر گل با وانت آوردند ریختند که دیگر حرف و بحث ندارد. بسیار زیبا است. چند تا از این اطلاعاتی ها هم اینجا

مگر مرا بکشید که بتوانید عکس را از من بگیرید، بارها بارها یک چنین صحنه های تکرار شد و ما هرگز این صحنه ها را فراموش نخواهیم کرد.

پاسداران بیشتر اوقات می آمدند، گاهی درب ورودی خاوران را با زنجیر قفل می کردند اما خانواده ها پشت در می نشستند و عکسهایشان را کنار نرده های در ورودی می گذاشتند و دسته گلها را با روبانهایشان به در می بستند، این لحظات اوج پیوند عاطفه و عشق میان این خانواده و عزیزانشان بود. آنزمان یک لوله آب غیر قابل شرب در آنجا بود، که آن را هم می بستند و خانواده ها مجبور بودند با خود آب بیاورند، خاوران هم تابش آفتاب تابستانش سختتر از بقیه نقاط است و هم سرمای زمستان در آنجا بیشتر حس میشود.

هیچ چیز و هیچ کس نتوانسته مانع حضور خانواده ها شود، در سرما و گرما در هجومهای وحشیانه، با چنگ و دندان خاوران را تا بحال حفظ کرده اند.

همه ساعتها راه می پیمودند تا بتوانند خود را به آنجا برسانند هر بار به خاوران می رفتم زمین در اثر ریختن آب آهک و نمک، چند متر بالا آمده بود، و رد چرخهای بولدوزر روی آن بود، خاک مانند بتون سفت و سخت بود، ما دیگر بدنبال شناسایی اجساد نبودیم آن قدر سرگم در آنجا می گشتیم تا عاقبت هر کس گوشه ای می نشست، مراسم ها بطور منظم و با حضور گسترده خانواده ها برگزار می شد.

آن روزها سختترین روزهای خاوران بود، بعضی ها گریه می کردند، بعضی سرود می خواندند.

حالا بعد از گذشت ۱۷ سال هنوز هم مثل همیشه مادران و همسران همچون روز ملاقات بهترین روسریهایشان را برسر میکنند و فرزندانیشان که حالا بزرگ شده اند خاوران را غرق گل می کنند، خانواده ها همدیگر را به گرمی در آغوش می گیرند و همچون یک خانواده واحد بهم کمک می کنند، همه اینها لحظات شیرین ملاقات را برایمان تداعی می کند، که چطور بچه ها با اینکه زیر فشار و در بند بودند اما همیشه لبخند شیرین بر لب داشتند و چشمانشان پراز شور بود و امید.

یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد

چند نکته درباره کشتار جمعی تابستان ۶۷

باقر مؤمنی

اهل کتاب وضعی کم و بیش متفاوت با سه جریان دیگر دارند و آن اینست که قرآن احکام مختلفی درباره آنها صادر کرده به این معنی که در مواردی از آنان به عنوان دروغگویانی یاد می‌شود که پیامبران خودشان را کشته‌اند و برای خدا شریک قائل می‌شوند از جمله اینکه یهودیان غزیر و مسیحیان عیسی را پسر خدا می‌خوانند و این همان حرفی است که کافرهای نسل‌های پیش از آنها می‌زدند (قرآن، ۹، ۳۰). به همین دلیل هم قرآن در عین حال که آنها را نفرین می‌کند و آرزو می‌کند که «خدا آنها را بکشد»، مسلمانان را به جنگ و قتال با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و حرام خدا و پیغمبر را حرام نمی‌دانند و دین حق را - که همان اسلام است - نمی‌پذیرند» فرا می‌خواند (۹، ۲۹) زیرا اینها «کافرنند» و در ردیف مشرکان و جزء «بدترین مخلوقات» به شمار می‌آیند و «همین در آتش جهنم خواهند بود» (۹۸، ۶). و همان اشاره‌ای که خمینی به کشتار جمعی هفتصد نفر از یهودیان بنی قریظیه در یک روز برای «عمل به امر خدا» می‌کند خودش نمونه‌ای از اجرای عملی این نظریه و اعتقاد است. البته آخر سر، بالاخره خدای اسلام رضایت می‌دهد که آنها به عنوان مخلوقات پست‌تر زنده بمانند، با این شرط که «با خفت و خواری و به دست خودشان به مسلمان‌ها جزیه بدهند» (۹، ۲۹).

اما در مورد منافق و مشرک و کافر، حکم آنها در اسلام، بدون هیچ استثنا و تأخیر همان کشتن است و برخلاف اهل کتاب در احکام نهائی قرآن هم هیچ تعدیلی در مورد هیچ کدام از آنها وجود ندارد. البته «منافق» ماهیتاً با «مشرک» و «کافر» فرق دارد، برای اینکه منافق برخلاف آن دو تایی دیگر به ظاهر خدا و اسلام را قبول دارد. اما قرآن می‌گوید منافقان در حالیکه ظاهری آراسته و خوشایند دارند (۶۳، ۴)؛ در دل‌هاشان بیماری است و خدا و پیامبرش را به دادن وعده‌های فریبکارانه متهم می‌کنند (۳۳، ۱۲)؛ برای خودنمایی نماز می‌خوانند و با خدا خدعه می‌کنند (۴، ۱۴۲)؛ به دروغ به پیامبری محمد شهادت می‌دهند (۶۳، ۱) و در دل چیز دیگری می‌پروراند (۴، ۸۱)؛ با بی‌میلی به نماز می‌ایستند و به کراهت اتفاق می‌کنند (۹، ۵۴)؛ از رفتن به جنگ با کافران طفره می‌روند (۹، ۴۵ و ۴۹)؛ «اگر هم به جنگ بروند» موجبات فتنه و اضطراب را فراهم می‌آورند و برای دشمنان جاسوسی می‌کنند (۹، ۴۷)؛ پیغمبر را در تقسیم صدقات [و غنائم] به بی‌عدالتی متهم می‌کنند (۹، ۵۸)؛ به خدا و آیات او و پیغمبرش را در نهان و در گفتگوی بیخ گوش به سخره می‌گیرند (۹، ۶۵)؛ به هر حال قبول ظاهری خدا و پیامبر و اجرای ظاهری عبادات و احکام خدائی هیچ کمکی برای معافیت از قتل در این دنیا و عذاب جهنم در دنیای دیگر به

بازماندگان نظام وابسته استبدادی شاهنشاهی در نیمه راه بود که خمینی متوجه خطر نیروهای دمکرات انقلابی شد و در ۲ مرداد ۱۳۵۸، برای جلوگیری از گسترش آزادی‌های اجتماعی و پاگیری سازمان‌ها و مطبوعات دمکراتیک، و به قول خودش برای جبران اشتباهی که در مهلت دادن به رشد نیروهای انقلابی و آزادیخواه مرتکب شده و به عنوان توبه و برائت از این اشتباه فرمان سرکوب عمومی و قتل‌عام تمامی نیروهای دمکرات را صادر کرد. او در نطقی در مقر خلافتش در قم گفت: «و اما اشتباهی که ما کردیم این بود که ما به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد... اگر از روز اول... به طور انقلابی عمل کرده بودیم و تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مطبوعات فاسد را تعطیل می‌کردیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم، حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای اعمال خودشان رسانده بودیم، و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو می‌کردیم این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد.» او با معذرت‌خواهی «از پیشگاه خدای تعالی و از پیشگاه ملت عزیز» و با اشاره به نمونه، یا به قول اسلامیان اُسوة مولا امیرالمؤمنین... «مرد نمونه عالم، آن انسان به تمام معنی»، که «هفتصد نفر را در یک روز... از یهود بنی قریظیه... از دم شمشیر... گذراند»، و به تبعیت از او برای «عمل به امر خدا» «دادستان انقلاب» را موظف کرد تا «تمام مجلاتی را که بر ضد مسیر ملت است و توطئه‌گر است توقیف کند و نویسندگان آنها را در دادگاه‌ها محاکمه کند» و به دولت، ارتش و پاسداران فرمان داد که بدون مسامحه «فاسدها را سرکوب کنید، توطئه‌گرها را سرکوب کنید.»

البته خمینی در نسبت اشتباه کاری به خود و به دولت مخلوق خودش به ریا دروغ می‌گفت و مظلوم نمائی می‌کرد. در حقیقت او تا آن تاریخ هنوز آن قدرت و فرصت را نیافته بود که به آن ترتیب مثل مولایش امیرالمؤمنین شمشیر از نیام بکشد و به «امر خدا» عمل کند.

اما نکته دوم، که شاید درباره این کشتار و کشتارهای پیش از آن سخنی گفته نشده همین «امر خدا» است که مبنای نظری و اعتقادی حاکمیت دینی اسلامی درباره هر نوع مخالف، اعم از معاند و منافق و مشرک و کافر و حتی اهل کتاب است. توضیح آنکه از نظر اسلام انسان‌ها در دو صف کاملاً متقابل با یکدیگر قرار دارند: یک طرف مؤمنانند، که البته همان مسلمانان هستند، و طرف دیگر انسان‌هایی که به فرقه‌های مختلف تقسیم می‌شوند و اینها عبارتند از مشرک و کافر و منافق و اهل کتاب. البته در این میان

درباره کشتار جمعی یا قتل‌عام زندانیان سیاسی در میانه ماه‌های مرداد تا مهر ۱۳۶۷ اطلاعات و مشاهدات نسبتاً مفصلی تا امروز منتشر شده و در جلسه‌های سالگرد این جنایت ضد بشری جمهوری اسلامی گزارشهایی به صورت مکرر مطرح شده اما درباره چند نکته اساسی در این مورد هنوز یا چیزی گفته نشده یا بسیار کم و سربسته گفته شده.

نکته اول اینکه از این حادثه غالباً یک حادثه منحصر به فرد و بی‌سابقه سخن گفته‌اند، در حالیکه قتل‌عام کسانی که عقیده‌ای مخالف عقیده غالب حاکمیت داشته‌اند در تاریخ معاصر ایران سابقه طولانی‌تری دارد. شاید این قتل‌عام به شکلی که انجام گرفت منحصر به فرد باشد، اما در واقع چندان هم منحصر به فرد نیست. زیرا یک کشتار جمعی از مخالفان در زمان محمدرضا شاه پس از سقوط حکومت ایالتی خودمختار فرقه دمکرات آذربایجان در این منطقه و به ویژه در تبریز به دست نظامیان و اوپاش طرفدار ارتجاع سلطنتی آن زمان صورت گرفت، با این تفاوت که این کشتار نه در زندان‌ها، بلکه به طور عمده در کوچه‌ها و خیابان‌ها و درون خانه‌ها اتفاق افتاد. به نحوی که گفته می‌شد در خیابان‌های تبریز به معنی واقعی خون به راه افتاد؛ یا پس از کودتای استعماری - استبدادی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علاوه بر زندانی کردن نخست وزیر قانونی کشور و عده‌ای از ملیون و همچنین اعدام وزیر خارجه وقت، از نیروهای توده‌ای گروه گروه در برابر جوخه‌های اعدام قرار گرفتند و چند هزار نفر از آنان زندانی و یا به نقاطی چون جزیره خارک فرستاده شدند. گذشته از این کشتار سال ۶۷ در حیات خود «جمهوری اسلامی» هم مطلقاً بی‌سابقه نبود و از همان ماه‌های اول حکومت نه تنها پایه‌های آن گذاشته شد، بلکه کشتارهای جمعی، منتها به صورتی محدودتر، هم در شهرستان‌ها و هم در خیابان‌ها و زندان‌های تهران انجام گرفت که کشتار جمعی سال ۶۷ در واقع اوج این گونه جنایات ضد بشری این حکومت بود.

نمونه‌هایی از این قتل‌عام‌ها اعلام «جهاد اکبر» از جانب خمینی بر ضد مردم مریوان و سنج در مرداد ۱۳۵۸، قتل‌عام مجاهدان و هواداران آنان در خیابان‌ها در ۳۰ تیر ۱۳۶۰ و همزمان کشتار جمعی عده‌ای از زندانیان سیاسی چپ بود که یا به زندان محکوم شده و دوران زندانی خود را می‌گذراندند و یا هنوز در بازداشت موقت به سر می‌بردند.

همه این کشتارها به فرمان پیشوای بلامنازع جمهوری اسلامی و در راه اجرای احکام اسلام و استقرار حاکمیت اسلامی صورت می‌گرفت. هنوز حتی چهار ماه از به اصطلاح فرماندوم اعلام رسمی «جمهوری اسلامی» نگذشته بود و هنوز تسویه حساب با عوامل و

منافقان نمی‌کند برای اینکه قرآن بارها و بارها به صراحت اولاً نفاق را در ردیف کفر و شرک و منافقان را در ردیف مشرکان (۴۸، ۶؛ ۳۳، ۷۳) و کافران را (۹، ۶۸) قرار داده و آنها را مفسد و فاسق (۹، ۶۷) و ملعون (۹، ۶۸؛ ۳۳، ۶۱) می‌خواند و در ثانی از مؤمنان و پیغمبر اسلام می‌خواهد که در قدم اول به آنها نزدیک نشوند و از آنها پرهیز و دوری کنند (۴، ۸۱) و در مرحله دوم با آنها جهاد کنند و بر آنها سخت بگیرند (۹، ۶۶) و «هرجا آنها را یافتند بگیرند و بکشند» (۴، ۸۹ و ۹۱) آنها نه به سادگی بلکه با خشونت و بی‌رحمی کامل و به قول «قرآن قتلوا تقتیلاً» (۳۳، ۶۱). گذشته از اینها خدا خود در دنیای دیگر «عذابی دردآور برای آنها آماده کرده» (۴، ۱۳۸) و همگی آنها را همراه با کافران در جهنم گرد می‌آورد (۴، ۱۴۰).

خوب، وقتی درباره کسانی که اسلام آورده و به حقانیت خدا و پیامبرش شهادت گفته‌اند منتها در اجرای احکام قرآن یا دستورهای پیغمبر سستی می‌کنند و یا گاه در دل دچار تردید می‌شوند چنین احکام غلاظ و شدادی صادر شده تکلیف کافران و مشرکان که یا برای الله شریک قائل شده و یا از بیخ آن را قبول ندارند، روشن است:

در مورد مشرکان باید دانست که «خدا و پیامبرش از [آنان]... بیزارند (۹، ۱ و ۳)، جایگاه آنها در جهان دیگر در آتش است (۵، ۷۲)؛ مشرکان نجسند و حق ندارند به مسجدالحرام نزدیک شوند (۹، ۲۸)، حتی حق ندارند مسجدها را تعمیر کنند (۹، ۱۷)؛ مؤمنان و پیغمبر حق ندارند برای خویشان مشرک خودشان طلب آموزش بکنند (۹، ۱۳) برای اینکه «خدا کسی را که به او شرک آورد نمی‌آمزد» (۴، ۴۸)؛ مسلمانان و پیروان پیامبر باید به صورت همگانی با مشرکان بجنگند برای اینکه آنها به صورت همگانی به جنگ با مسلمانان برخاستند (۹، ۳۶). فرمان قرآن به مسلمانان چنین است: «در کمیشان بنشینید و هرجا که یافتیدشان محاصره‌شان کنید و بکشیدشان» (۹، ۵).

طبیعی است که کافران وضع بهتری از مشرکان نمی‌توانند داشته باشند. حکم آنها هم جز جهاد و قتل و قتل چیز دیگری نیست و مسلمانان موظف به اجرای این احکام خدائی درباره آنها هستند: «جزای کافران جز قتل نیست» (۲، ۱۹۱) و مسلمانان باید آنقدر با آنان بجنگند تا دیگر فتنه‌ای در جهان نباشد و دین هم دین الله بشود (۲، ۱۹۳). خود خدا هم در جهان دیگر با آتش دوزخ از کافران پذیرائی می‌کند به این ترتیب که چون پوست تنشان در آتش کاملاً می‌سوزد پوست تازه‌ای بر آنها می‌پوشاند تا این پذیرائی از نو تکرار شود و آنها مزه این عذاب خدائی را دوباره و دوباره بچشند (۴، ۵۶).

ملاحظه می‌شود که وقتی خمینی حکم قتل عام منافقان و سپس کمونیست‌ها و بی‌دینان را در تیرماه سال ۱۳۶۷ صادر می‌کند و از قاضیان و مفتیان جمهوری خودش می‌خواهد که همه را، صرفنظر از اینکه تا آن زمان چه حکمی درباره آنها صادر شده،

هرچه «سریعتر» حکم اعدام را درباره آنها اجرا کنند، دقیقاً به حکم قرآن عمل کرده است.

چون ممکن است در مورد این کشتار جمعی، و همین طور در مورد کشتارهای پیش و پس از این زمان، «از امام مسلمان‌ترها» بگویند که این قتل‌عام‌ها تقصیر مقتولین بوده که به اقداماتی علیه جمهوری اسلامی دست زده‌اند و خوب، مکافات خودشان را هم دیده‌اند، باید بگویم که کشتار منافقان و مشرکان و کافران و غیره و غیره مطلقاً نمی‌تواند ارتباطی با ایجاد یا پیشامد یک حادثه داشته باشد، بلکه همان طور که گفته شد مسلمانان به حکم صریح و قاطع قرآن باید مدام در حال جهاد و قتال با غیرمسلمانان باشند و آنقدر از آنان بکشند، آنها چه کشتنی، تا آنکه بالاخره بیخ فتنه در عالم کنده شود و دین الله در سراسر جهان حکمفرما شود. اما اگر خمینی لحظات معینی را برای این کشتارها انتخاب کرده در حقیقت اینجا هم درست به سنت پیامبر مورد پرستش خودش عمل کرده و کار او هیچ ربطی به این یا آن حادثه و عکس‌العمل در قبال آنها ندارد، برای اینکه محمد هم در حیات خودش تا وقتی اسلام در موضع ضعف است کارش همه پیام و دعوت و اندرز و نرم‌گویی و صلح و سازش است اما در هر لحظه و در هر کجا که امکان می‌یابد و احساس برتری و سلطه می‌کند فرمان جنگ و قتل عام صادر می‌کند، و البته همیشه برای صدور این گونه فرمان‌ها بهانه‌ای هم پیدا می‌شود. ناگفته نماند که این گونه احتجاج‌ها خاص مظلوم نمایان طرفدار حکومت اسلامی است و گرنه خود خمینی در هیچیک از فرمان‌های سرکوب و قتل عام که صادر کرده کمترین اشاره‌ای به حادثه‌ای خاص ندارد، بلکه دقیقاً با استناد به حکم محکم قرآنی «اشدء علی الکفار»، یعنی «سختگیری بر کافران» از قاضیان و مفتیان خودش می‌خواهد که «با خشم و کینه انقلابی» و «سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنند.» (حکم سال ۶۷).

نکته سوم موضعگیری تمامی مسلمانان هوادار حکومت اسلامی - اعم از رادیکال و لیبرال یا چپ و راست و یا خشن و نرم‌خو، چه در درون و چه در بیرون حکومت اسلامی موجود - در برابر این کشتارهاست که کمتر به آن اشاره شده، و همیشه در این باره به نوعی سخن رفته است که گویی فقط و تنها مسلمانان خشونت طلب درون حاکمیت هستند که با سرکوب آزادی‌ها و کشتارهای فردی و گروهی و جمعی مخالفان حاکمیت اسلامی موافق بوده‌اند. یک لحظه به فضای سیاسی امروز داخل کشور نگاه کنیم. حتی در ماه‌های اول پس از دوم خرداد ۷۶، که حکومتیان در اثر یورش وسیع و عظیم توده‌های بیست و چند میلیونی دست و پای خود را گم کرده و چهار شاخ مانده بودند، و فضای مطبوعات و جنب و جوش‌ها حال و هوای روزها و ماه‌های اول انقلاب را به یاد می‌آورد، آیا نیروهای ملی - مذهبی و مذهبی‌های به اصطلاح لیبرال از کشتارهای سال ۶۷ کمترین سخنی به میان آوردند؟

آیا عضوی از اعضای اصلاح طلب دوم خردادی، حتی در بهترین و مناسب‌ترین شرایط سیاسی آن ماه‌ها یکبار هم در این باره لب تر کرده است؟ اینها نه تنها خودشان به این خط قرمز نزدیک نمی‌شوند بلکه مطلقاً اجازه نمی‌دهند که صاحبان درد هم آزادانه خاطره عزیزان از دست رفته‌شان را زنده کنند و از این فاجعه ملی سخنی بگویند. آیا نیروهای خط امام و جریان‌های «چپ اسلامی»، که با این کشتارها و بگیر و ببندها در آن زمان موافق بوده‌اند، حاضرند از کار خود انتقاد کنند؟ از بسیاری مسئولان و مقام‌هایی که در آن زمان در این کشتارها دست داشته‌اند و امروزه از حوزه قدرت خارج هستند و علیه خشونت انتقاد می‌کنند و از نرمش و تسامح و تساهل دم می‌زنند آیا یکی حاضر است استغفار کند؟ حتی آقای حسینعلی منتظری که به خاطر وسعت و شدت عمل کشتارهای سال ۶۷ با خمینی در افتاد و عطای مقام جانشینی رهبر را به لقایش بخشید و امروزه دیگر هیچکس نمی‌تواند نسبت به صداقت و تقوا و شجاعت او ذره‌ای تردید کند هنوز از آن علی یا محمد زمانه به عنوان امام و رهبر خود با ستایش یاد می‌کند و علی‌رغم اسناد موجود که در دسترس خود اوست به نحوی می‌خواهد خمینی را از آنچه خود نمی‌پسندد و یا نادرست می‌داند تبرئه کند. این مسلمان شریف و شجاع که در آن زمان از همه چیز در می‌گذرد و با امام عصر در می‌افتد، تنها نگرانی‌اش از انعکاس و ایجاد «اثر سوء» این کشتار در جامعه است. او در نامه خود، به تاریخ ۶۷/۵/۹، به خمینی می‌نویسد البته «اعدام بازداشت شدگان اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سوئی ندارد» منتها زیاده‌روی در کشتار زندانیان، که قبلاً به حبس محکوم نشده‌اند، به «چهره مظلوم» ما در دنیا لطمه می‌زند. او تمام تلاش این است که در کشتار مخالفان زیادی روی نشود و از مجریان حکم خمینی در مورد کشتار جمعی می‌خواهد تا از زندانیان سیاسی که محکومیت زندان دارند فقط «آنها را که در زندان شیطنت می‌کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجوئی کنید و آنها را محاکمه کنید و پس از محاکمه، اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید!» خوب، او مانند شیخ مصباح یزدی نیست که می‌گوید هر مسلمانی بنا به تشخیص خودش می‌تواند فاسق یا منافق یا کافر را به دست خودش بکشد، اما مگر در اصل قضیه به حال یک فاسق و منافق و کافر فرقی می‌کند که بنا به تشخیص یک مسلمان کشته شود یا به دست یک مفتی و پس از محاکمه آنچنانی و بر اساس آئین قرآنی اعدام شود؟

نکته چهارم اینکه البته از حاکمان کنونی و طرفداران آنها و حتی از مصلحان دینی بیرون از حکومت هم نمی‌توان توقع داشت که اجرای احکام قرآنی را محکوم کنند، اما بدبختانه نیروهای مخالف حکومت در داخل نیز، با اینکه گاه فضاهای مساعدی وجود داشته تقریباً هیچگاه از این فاجعه یادی نکرده و علیه آن چیزی نگفته‌اند. بقیه در صفحه ۸

سندیکا، سنگ اول بنای دموکراسی

متن زیر گفتگویی است بین خبرنگار نشریه «نامه» با منصور اسانلو عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد که در شماره ۳۹ نیمه تیر ۱۳۸۴ این نشریه منتشر شده است. با توجه به اهمیت شکلگیری سندیکاهای مستقل در ایران و برای آشنایی خوانندگان نشریه اتحاد کار با مسائل و مشکلات فعالین سندیکایی در ایران، متن گفتگو در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد.

نشست روبه‌رویمان با خطی اریب که از روی گونه تا نزدیکی‌های شاهرگ تپنده‌اش کشیده شده بود؛ به تیزی دشنه و زبانی که هنوز زخمی جراحت تیغ موکت‌بری بود که می‌خواست او دیگر هیچ نگوید. اما منصور اسانلو نشسته بود تا سخن بگوید. صحبت از هجوم مسلحانه به دفتر سندیکای کارگران شرکت واحد را تکرار مکررات دانستیم، چرا که روزنامه اقبال، نشریه تولید و مصرف و همین اواخر روزنامه صاحب قلم آن را روایت کرده بودند. پس پرداختیم به چگونگی تولد سندیکای کارگران شرکت واحد که منصور اسانلو رییس هیات مدیره‌اش با خون خود شناسنامه آن را مهر کرده است.

آقای اسانلو شما پیش از این که موفق شوید سندیکای کارگران شرکت واحد را راه‌اندازی کنید عضو جمعی بودید به نام "هیات‌های موسسان سندیکاهای کارگری." اصلاً چه طور شد که شما با این جمع ارتباط گرفتید و اصلاً چرا این رابطه برقرار شد؟

از سال ۱۳۳۵ که شرکت واحد تاسیس شد، کارگرانی که علاقه‌مند به تشکیل سندیکا و فعالیت سندیکایی بودند از همان زمان برای ایجاد یک سندیکای کارگری به جهت حقی‌طلبی و به دست آوردن حقوق اجتماعی، بهبود شرایط کار و بهبود زندگی دست به تلاش‌های اولیه می‌زدند. در سال ۱۳۳۹ زیربنای اولین سندیکا را تشکیل می‌دهند و برای اعلام موجودیت سندیکا اقدام می‌کنند که با

تعرضات ساواک و حمله‌ای که به برخی از سندیکالیست‌های آن زمان می‌شود، موفق نمی‌شوند سندیکا را ثبت کنند. در سال ۱۳۴۲ پی‌گیری آن نبردهای اولیه توسط کسانی مثل ساروخانیان، پیش‌کسوت سندیکایی‌های شرکت واحد که پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ با علی امید و دیگران در جنبش کارگری فعال بود، علی مخبر، علیرضا فرهادی، علی‌اکبر خبازها، پاکزاد، گروه‌ای و چند نفر دیگر به شکل سازمان یافته آغاز می‌شود که دست آوردهایی هم داشته است. مثل برقراری سرویس، گرفتن لباس کار، گرفتن کفش ایمنی و گرفتن آب آشامیدنی در مناطق که آن زمان در آب انبارها بوده است.

در سال ۱۳۴۷ سرانجام سندیکای کارگران شرکت واحد به ثبت می‌رسد و کارگران موفق می‌شوند چهار سندیکا تشکیل بدهند که عبارت بوده‌اند از سندیکای رانندگان، سندیکای کمک رانندگان، سندیکای کارگران فنی و سندیکای بلیط فروش‌ها. این چهار سندیکا در تمام امور با همدیگر مباشرت و همکاری نزدیکی داشتند که این همکاری نزدیک باعث می‌شود اتحاد خیلی خوبی بین کارگران شرکت واحد به وجود بیاید. دستاورد این اتحاد برقراری پنج پیمان دسته جمعی با کارفرما بود که دو سال به دو سال تجدید می‌شدند و در هر تجدید پیمان کارگران موفق می‌شدند امتیازات جدیدی از کارفرما بگیرند. امروز هم بسیاری از مزایایی که کارگران شرکت واحد از آن بهره‌مند هستند؛ دستاورد مبارزات آن پیش‌کسوت‌های کارگری است که متأسفانه بعد از انقلاب بخشی از آن دستاوردها از دست رفت. یکی از کارهای ما امروز این است که آن توافق‌نامه‌های پیمان‌های دسته جمعی را به کارفرما یادآوری کنیم تا این حقوق فراموش شده را به کارگران برگردانند.

پس تفکر سندیکایی در شرکت واحد وجود داشته است. خود من هم به لحاظ این که در یک خانواده کارگری روشن‌فکر رشد پیدا کردم و پدرم باقر اسانلو از نمایندگان سندیکای کارگری پخش شرکت واحد بود، به نوعی در خانواده با سنت‌های سندیکایی آشنا شدم. بعد هم داخل شرکت واحد رفتم و با کارگران قدیمی که بازمانده‌های نسل عقاب‌های سندیکایی بودند، ارتباط برقرار کردم. به تدریج طی سال‌هایی که در شرکت واحد کار می‌کردم به همراه دوستانم از دهه شصت یک هسته اولیه‌ای را برای ایجاد سندیکای کارگری مستقل به وجود آوردیم. طی دهه هفتاد که کارگرهای قدیمی شرکت واحد بازنشسته شدند و محیط کار از پیشکسوتان سندیکایی خالی ماند، وظیفه سنگینی برعهده ما گذاشته شد که کارگران جدیدتر را با مسایل سندیکایی آشنا کنیم. طی دهه هفتاد ما به نوعی محفل‌های کارگری داشتیم که در این محافل در خانه‌ها، در محل کار، هنگام

ناهار یا گاهی که بیرون می‌رفتیم آن هسته‌های اولیه را گسترش بیش‌تری دادیم.

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ که فضای اجتماعی به‌خاطر پیش‌نیازهای ضروری جامعه بازتر شد، گسترش فعالیت ما هم بیش‌تر شد. تا این که با هیات‌های موسسان سندیکاهای کارگری آشنا شدیم. این جمع حوزه فعالی را در اواخر دهه هفتاد ایجاد کرده بودند که بیش‌تر یک حوزه آموزشی بود و در آن مباحث بنیادی و اولیه مسایل سندیکایی را با همدیگر طرح می‌کردند. اینان همان مکتب عقاب‌های سندیکایی را ادامه می‌دادند؛ یعنی "آموزش، آموزش، آموزش و تشکیلات، تشکیلات، تشکیلات." اگر امروز محافل مختلفی از سندیکایی‌ها به تدریج در نقاط مختلف ایران در حال شکل گرفتن است واقعاً نقش برجسته هیات‌های موسسان سندیکاهای کارگری را نباید از یاد ببریم.

ما از طریق خواندن مقالات این دوستان در ماهنامه اندیشه جامعه و ارتباط با پیشکسوتان سندیکایی، این محفل آموزشی، اندیشه‌ای و سندیکایی را شناختیم و به خدمت دوستان رسیدیم. در نتیجه جمع متشکل‌تر و گسترده‌تری را تشکیل دادیم. هنوز هم این جمع دارد به شکل یک بنیانگذار و آموزش دهنده کار خودش را انجام می‌دهد. این نوع ارتباطی بود که ما توانستیم با دوستان اندیشمند جنبش کارگری نوین ایران برقرار کنیم و بعد هم با خود آموزی‌ها، هم آموزی‌ها و راهنمایی‌های متقابل به این نقطه رسیدیم که اولین سندیکای کارگری را دوباره بازگشایی کنیم که همین سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه است.

با توجه به این که سندیکاهای کارگری از لحاظ قانونی به رسمیت شناخته نشده‌اند شما چه گونه توانستید سندیکای کارگران شرکت واحد را بقبولانید؟

ما در ابتدا سعی کردیم به منابع قانونی در این زمینه دست پیدا کنیم. منظور من از منابع قانونی فقط قوانین داخلی کشور نیست. بلکه منظورم قوانینی که در سطح جهان مورد تایید است و سازمان ملل متحد و سازمان جهانی کار هم آن را پذیرفته‌اند، را هم در بر می‌گیرد. تکیه دو گانه ما به هر دو نوع این قوانین یعنی قوانین داخلی و قوانین بین‌المللی به نظر من راهگشای ما بود که با حقانیت طبقاتی خودمان به لحاظ قانونی آشناتر شویم و به خودمان ایمان بیاوریم. این ایمان ناشی از آگاهی بود. یعنی مطالعه مداوم و جست‌وجوی مداوم. ما توانستیم مقاله‌نامه‌های بین‌المللی کار را که توسط سازمان جهانی کار منتشر شده بود به دست بیاوریم و مطالعه کنیم. موفق شدیم منشور جهانی سندیکایی را پیدا کنیم و بخوانیم. ما تکیه کردیم به بخش‌های عمده‌ای از اعلامیه جهانی

حقوق بشر. ما دانستیم سندیکایی مستقل و آزاد است که بدون دخالت هر نهاد غیر کارگری فقط با رای و نظر کارگرها نمایندگان خودش را انتخاب کند و این نمایندگان برای دفاع از حقوق کارگران در این تشکیلات سندیکایی متحد شوند. الان چون ما مستقل هستیم سندیکای بین‌المللی کارگران حمل و نقل (IFT) که زیر مجموعه کنفدراسیون عمومی سندیکاهای آزاد کارگری است از ما خواسته است عضو این مجموعه شویم و با یک اعتراض صد و چهل و پنج میلیون نفری از ما در مقابل حمله‌ای که به سندیکایمان شد دفاع کرده است.

یکی از مشکلاتی که ما داشتیم این بود که اول باید این آگاهی‌ها را به همه همکارانمان می‌رساندیم. ما این آگاهی‌ها را به تدریج از طریق پخش اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، مصاحبه در روزنامه‌ها، چاپ مطالب مربوط به سندیکاهای در نشریات مختلف و حتی استفاده از مصاحبه‌های بخشی از عناصر روشن‌فکر و به نظرم بسیار خردمند سندیکاهای کارفرمایی بین همکارانمان پراکندیم. خلاصه کنیم ایمان به کاری که انجام می‌دهی، اطلاع از قوانین داخلی و جهانی سپس مطالعه و آموزش خیلی بیشتر، تکیه بر فشاری که سازمان‌های بین‌المللی برای وادار کردن کشورها به رعایت کردن قوانین جهانی وارد می‌کنند، دانستن تاریخ جنبش کارگری و سندیکایی در سطح جهان و همچنین در سطح ملی و بعد دانستن تاریخ جنبش سندیکایی کارگران شرکت واحد رمز موفقیت ما بوده است. بعد هم باید از خور و خواب بزنی وقتی وارد کار اجتماعی و سیاسی می‌شوی برای بهبود جهان. ما تلاش کردیم تا ذره‌ذره اطلاعاتمان را به دیگر همکارانمان انتقال دادیم. روزی بود که ما پنج نفر بودیم ولی امروز افتخار می‌کنیم که چندین هزار نفر علی‌رغم شرایط سخت برگزاری مجمع عمومی، آمدند و رای دادند.

آقای اسانلو! معمولاً در آغاز چنین فعالیت‌هایی بخشی از کارگران در یک واکنش طبیعی به خاطر حفظ موقعیت شغلی وارد سندیکا نمی‌شوند و با سندیکا همکاری نمی‌کنند. می‌خواهم بدانم که این مشکل چه‌گونه حل شد و چه‌گونه از پنج نفر تبدیل شدید به سندیکایی با چند هزار عضو؟

این موضوع که شما به آن اشاره کردید هنوز هم حل نشده است. در بین کارگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند نوعی ترس از این که اخراج می‌کنند، تبعید می‌کنند، اضافه کار را قطع می‌کنند یا امکانات شغلی را می‌گیرند وجود دارد. اما مساله این است که ما شرایط بی‌رحمانه‌ای در شرکت واحد داشتیم. کار بسیار سخت و سنگین که به خصوص راننده‌های ما با آن روبه‌رو می‌شوند ولی حقوقی که می‌گیرند حتی به

اندازه خط فقر هم نیست و صدقاتی که همکاران ما برای پیشبرد این قضیه نشان دادند و آن درد مشترک توانست مقداری راهگشا باشد و بیش‌تر از همه پافشاری ما که حاضر شدیم هزینه‌اش را هم بپردازیم. ما الان ۱۵ کارگر اخراجی داریم، مناطق بیش‌تر از ۳۰ همکار ما را جابه‌جا کرده‌اند و ایشان را به مناطق دور دست فرستاده‌اند، اضافه کار و دوپل بیش‌تر از ۵۰ همکار ما را قطع کرده‌اند و ۵ نفر از کارگران ما را معلق کرده‌اند. کار فرما هم از حمایت‌های مختلف حکومتی برخوردار است. مدیر عامل فعلی شرکت واحد از یکی نهادهای آمده و از جاهایی حمایت می‌شود.

اما ما ایستاده‌ایم چون که سندیکاخواهی و حق‌طلبی جرم نیست. جرم این است که کارگر غیبت کند، سرکارش نیاید یا آیین‌نامه‌های کار را زیرپا بگذارد. داشتن اندیشه طبق اصل ۲۳ قانون اساسی جرم نیست. شما می‌توانید شورا را دوست داشته باشید یا سندیکا را. این نباید دلیل اخراج باشد، نباید دلیل قطع مزایای کاری باشد. به‌رحال من فکر می‌کنم همه این‌ها در غلبه بر محیط ترس و وحشت نقش داشت. هم زمینه ظالمانه خیلی زیاد بود، هم این که ما روی مطالباتمان پافشاری کردیم. با ترس از اخراج و محروم شدن از مزایا، دست از تلاش برنداشتیم. الان پنج‌ماه است که من حقوق نمی‌گیرم. دوستان دیگر هم مثل من. ابراهیم مددی، عبدالله رومنان، آیت جدیدی، احد فرشچی، علی زادحسین، حسن کریمی، محمود هژبری، علی‌اکبر پیرهادی، بهروز حسینی، سید داوود رضوی و خیلی دیگر از دوستان ما هر یک به‌نوعی یا اخراج شده‌اند یا معلق شده‌اند یا قطع مزایا شده‌اند ولی دست از سندیکاخواهی برنداشته‌اند؛ چون ایمان آورده‌اند که این موضوع نه فقط راه‌حلی برای کارگران شرکت واحد است بلکه راه‌حلی است برای تمامی کارگران و زحمت‌کشان یدی و اندیشه‌ای ایران.

خانه کارگر سال‌هاست که ادعا می‌کند نماینده واقعی کارگران ایران است. اگر این ادعا درست باشد شما چه لزومی احساس کردید برای تشکیل سندیکای کارگری؟

خب، ملاک این است که این ادعا درست باشد یا نه. ما یک مصاحبه‌ای داریم از آقای سعید هوشمند مدیر کل امور کارگری - کارفرمایی وزارت کار. مصاحبه مربوط به ۱۸ خرداد ۱۳۸۴ است که در آن‌جا بحث می‌کند در مورد انجمن‌های صنفی، سندیکاهای شوراها و خانه کارگر. در این مصاحبه آقای هوشمند به‌عنوان مدیر کل وزارت کار، خانه کارگر را یک تشکل غیر صنفی می‌داند؛ چون که خانه کارگر در کمیسیون ماده ده وزارت کشور به ثبت رسیده است و ثبت کارگری ندارد، پس به هیچ‌وجه نمی‌تواند

ادعای نمایندگی صنفی کارگران را داشته باشد. این یک دلیل خیلی روشن و قانونی. مورد دوم این که اصلاً ساختاری که خانه کارگر در آن شکل گرفته ساختار قانونی نیست. این‌ها یک سند بیاورند که کجا انتخابات برگزار شده که آقای محبوب شده دبیر کل این تشکیلات؟ آیا یک مجمع عمومی بدون دخالت دولت یا وزارت اطلاعات برگزار کرده‌اند؟

خانه کارگر در اصل در ضدیت با سندیکاهای کارگری به وجود آمد؛ چون فکر می‌کردند این سندیکاهای می‌توانند جای پای باشند برای نیروهای چپ ایران مثل حزب توده یا فداییان خلق. حالا من این‌ها را در شرایطی می‌گویم که به ما در دادگاه همه نوع تهمت هم زده‌اند؛ هم توده‌ای، هم رستاخیزی، هم ساواکی، هم مشارکتی، هم حکمتی، هم طاغوتی، همه چیز به ما گفته‌اند. ولی ما ترسی از این تهمتها نداریم. کار خودمان را می‌کنیم و تا زمانی هم که جان در بدن داریم راهمان را ادامه می‌دهیم. مجموعه خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به دلیل اینکه ایدئولوژیک هستند نمی‌توانند نماینده کارگران باشند؛ چون مطابق مقوله نامه ۸۷ یک پدیده ایدئولوژیک نمی‌تواند یک تشکل صنفی باشد. مساله صنفی در استاندارد جهانی فقط مبتنی بر رابطه شخص است با ابزار تولید و نحوه توزیع ثروت و دریافتی‌هایی که از ثروت اجتماعی دارد. این است که شورای اسلامی کار و خانه کارگر نمی‌توانند نماینده واقعی کارگران باشند هم به‌لحاظ نوع ثبت‌شان، هم به‌لحاظ نوع تشکیلاتشان که اوایل انقلاب با چوب و چماق به سازمان کارگران ایران در خیابان ابوریحان حمله کردند که همه سندیکاهای آن دفتر داشتند و آن‌جا را اشغال کردند، نه با رای و انتخابات که به زور و هم به‌لحاظ این که در انتخاب کارگرها برای شورای اسلامی کار یک هیات تشخیص صلاحیت باید باشد و نماینده کارفرما و نماینده دولت هم نظر بدهند که چه کسی می‌تواند نماینده کارگران بشود. پس اصل سه‌جانبه‌گرایی رعایت نمی‌شود چون نماینده کارگران را در اصل کارفرما و دولت انتخاب کرده‌اند.

به همین دلیل وزارت کار مجبور شده بپذیرد فصل ششم قانون کار را که مربوط به تشکل‌های صنفی کارگری است، تغییر بدهد و استانداردهای جهانی مقوله نامه‌های ۸۷ و ۹۸ را بپذیرد که اصل اولش، اصل آزاد بودن فعالیت‌های سندیکایی برای کارگران و ایجاد تشکلی است که خودشان به‌وجود می‌آورند و خودشان عضو می‌شوند.

آقای اسانلو! تا آن‌جا که می‌دانم سندیکا تشکل می‌شود که هم از حقوق صنفی کارگران دفاع کند و هم آن‌ها را از مزایای صنفی بهره‌مند کند. سندیکای

مذاکره شهرداری با سندیکا

شرکت واحد

ساعت ۱۰ صبح شنبه ۵/۲۹ حدود ۱۰۰ نفر از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی در مقابل اقامتگاه این شرکت در خیابان هنگام تجمع کردند. این افراد برای اعلام حمایت از نمایندگان خود که از سوی دولت برای مذاکره دعوت شده بودند، به محل مذاکره آمده بودند. این جلسه بنا به دعوت شهرداری تشکیل شده بود.

منصور اسانلو از اعضای هیئت مدیره سندیکا کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی با اشاره به قانونی بودن تجمع و خواسته های کارگران اعلام کرد: «کارگران ایرانی از جمله کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی، مجبورند بسیار بیشتر از ۸ ساعت در روز کار کنند و با وجود این بازم از لحاظ مالی تامین نمی شوند و این یکی از علل جنایاتی است که در منطقه های کارگر نشین تهران رخ می دهد.» وی در بیان خواسته های صنفی کارگران اعلام کرد: «ما هرساله حق دو دست کت و شلوار و دو دست پیراهن داریم. که امسال هنوز خبری نیست. بعلاوه راننده ای که ۱۲ ساعت در خیابان های پر دود کار می کند باید شیر بخورد تا سرطان نگیرد؛ اما مسئولین توجهی به این مسئله ندارند.»

اسانلو که بدلیل کارمند بودن به جلسه شورا راه داده نشده بود، پذیرش مذاکره با کارگران از سوی مدیران ارشد شهرداری را، یک پیروزی بزرگ و بی سابقه حداقل در دو سال اخیر می دانست و آن را یک پیروزی برای جنبش کارگری به حساب می آورد. و روز ۲۹ مرداد را روزی تاریخی برای جنبش کارگری ایران قلمداد کرد. ابراهیم مددی از دیگر اعضای هیئت رئیسه سندیکا گفت: «جنبش سندیکایی با پیروزی و شکست به پیش می رود. این برای نخستین بار است که دولت کارفرما، نمایندگان سندیکا را برسمیت شناخته است و از آنان برای مذاکره دعوت می کند.»

۱۳ نفر از کارگران عضو سندیکا مدت ۵ ماه است که اخراج شده اند، البته با پیگیری و شکایات انجام شده، کارفرما مجبور شده که ۸ نفر از آنان را به کار بازگرداند.

نوزاد یک ماهه تا همسران برخی کارگران یعنی سندیکا یک مکتب آموزشی دموکراتیک، انسانی و اخلاقی است و به خاطر همین دشمنان زیادی دارد. هفته‌های پنجاه جلد کتاب قانون کار و قانون اساسی این جا به کارگران شرکت واحد فروخته شده است تا آگاه شوند. ما در سندیکا چهارده کمیسیون داریم. کمیسیون‌های فرهنگی، آموزشی، ورزشی، رفاهی، تبلیغات، تشکیلات، صندوق همیاری، حقوقی و حل اختلاف. کارگران در این کمیسیون‌ها عضو می‌شوند، آموزش می‌بینند و بعد از دو سال هر کدام به یک رهبر سندیکایی تبدیل خواهند شد. چنین است که سنگ اول بنای دموکراسی از سندیکا آغاز می‌شود.

درگذشت آقای اسدالله

کسرائیان

با کمال تاسف آقای اسدالله کسرائیان، پدر رفقای گرامی مان حجت و سیروس کسرائیان، در سن ۸۷ سالگی روز جمعه یازدهم شهریور ماه درگذشت

وی در دوران کودکی پس از دست دادن پدر و مادرش، از بروجرد به خرم آباد رفت و در همانجا طعم تلخ تبعیض و رنج را کشید. همین امر باعث گردید تا پایان عمر سراسر درد خود هرگز در مقابل زور و ظلم تسلیم نشود.

او در جوانی بینائی خود را از دست داد و با وجود آنکه عملاً، توان کار کردن را از دست داده بود، توانست با تدبیر خانواده پر جمعیتش را به نحو احسن سرپرستی کند. هنرمندان سرشناس و متعهدی چون نصرالله، فتح‌الله، حجت و سیروس کسرائیان، دست‌پروردگان این پدر زحمتکش هستند. با بزرگ شدن فرزندانش، اگرچه میبایست از مشکلاتش کاسته شود ولی با وجود دو نظام استبدادی سلطنتی و اسلامی در طی زندگیش، غم دستگیری، تحت پیگرد بودن و آزار و اذیت فرزندانش بر همه آن دردها افزود. با این حال هرگز آن همه رنج و درد باعث نگردید که از آن همه عذوفت و مهربانیش نسبت به هم نوعانش کاسته شود.

«اتحاد کار» درگذشت زنده‌یاد اسدالله کسرائیان، را به هنرمندان و یاران عزیز نصرالله، فتح‌الله، حجت و سیروس و سایر اعضای خانواده محترم او صمیمانه تسلیت می‌گوید.

کارگران شرکت واحد تا به امروز برای کارگران این شرکت چه کرده است؟

داشتن چنین توقعی از سندیکا یک مقدار زود است. ولی همین شش ماهی که بحث سندیکا مطرح بود باعث شد که کارفرما در بعضی از رفتارهایش تغییر به وجود آورد. مثلاً کارگران را در ساعت خارج از خدمت برای امر اداری می‌خواستند در صورتی که این ظلم است. اگر من را برای کارم می‌خواهی باید در ساعت کارم بخواهی. ساعتی که کار نمی‌کنم دیگر در اختیار تو نیستم و باید به خودم و خانواده‌ام بپردازم. این به تدریج در بین کارگران هم جا افتاده و هیچ کارگری در ساعت خارج از خدمتش برای امر اداری مراجعه نمی‌کند. کارگران عزیز ما را از منطقه پنج یعنی جاده قدیم کرج می‌خواستند که در نارمک به فلان مسئله جواب بدهند، اما الان کارگران آگاه ما از کارفرما می‌خواهند که برای چنین مسائلی سرویس رفت و برگشت تدارک ببیند. به غیر از این کارفرما به مدت یک سال به طور غیر قانونی ماهانه هزار تومان از حقوق کارگران کم می‌کرد. سندیکا روی این مسئله کارکرد و نامه‌ای را با هفتصد امضا به بازرسی کل کشور فرستاد که رای به نفع کارگران صادر شد و کارفرما مجبور شدی مبلغی در حدود دویست و سی میلیون تومان را با فیش فروردین به کارگران برگرداند. یعنی هر نفر دوازده هزار تومان. ما هنوز هم دنبال این هستیم که سود این پول در این مدت چه شده است؟ همچنین شهرداری در سال ۱۳۸۳ حقوق همه کارگران و کارمندان زیر مجموعه‌اش را ۱۴ درصد افزایش داد و با توجه به این که شرکت واحد هم یکی از شرکت‌های تابع شهرداری تهران است بایستی این افزایش حقوق را می‌گرفت. نگرفتن این افزایش حقوق تبدیل به جنبشی شد که نهایتاً سندیکای کارگران شرکت واحد موفق شد با مطرح کردن این ماجرا کارفرما را وادار کند مبلغی را تا امروز به کارگران بدهد.

اما به نظر من بیشترین تاثیری که سندیکا دارد قضیه این ریال‌ها نیست. سندیکا موجب شده کارگران شرکت واحد پس از سال‌ها احساس سربلندی کنند. یک محلی را پیدا کنند که دور هم بنشینند، گفت و گو کنند، دردها را بشناسند و درمانش را پیدا کنند. از غریبگی خارج شوند. نولیرالسم سعی‌اش بر این است که آدم‌هایی ایجاد کند که یا به تنهایی بمیرند یا به تنهایی برای غلبه بر مشکلات انسان‌های دیگر را ناپود کنند تا خودشان از زندگی بهتری بهره‌مند شوند. سندیکای ما این تفکر را به شدت تحت فشار قرار داده است. کسانی که به سندیکا آمدند آموزش دیدند. شصت و سه نفر از کارگران سندیکایی سیگار را ترک کرده‌اند. ما الان سی و پنج عضو افتخاری از بین خانواده کارگران سندیکای داریم. از

به یاد ارجمند یار فراموش ناشدنی
رشید حسنی بزرگ آبادی

روایت پدر از اعدام پسر

مسعود فتحی

رشید حسنی، پسر بزرگ حسنی بود. او را از ارومیه می شناختم ولی رابطه نزدیکی با او نداشتم. اواسط دهه ۴۰ در خانه ای زندگی می کردم که یکی از اجاره نشینان آن هم یحیی امین نیا بود و عصر ها گاهی دور هم می نشستیم و گپ می زدیم و بیشتر شعر و .. می خواندیم و در مورد مسائل مختلف صحبت می کردیم. یحیی اهل روستای بزرگ آباد بود و رشید را شاید از طریق او شناخته بودم، بعدها یحیی به دانشگاه تبریز رفت. یحیی جزو اولین گروه دستگیری های فدائیان در تبریز بود که در اسفند ماه ۱۳۵۰ همراه با دیگر یارانش اعدام شد.

رشید را در زندان قصر دوباره دیدم. دیسک گردن داشت و انواع اقسام دردهای دیگر از ناراحتی کمر تا زخم معده و .. انسانی بسیار جدی و سخت پایبند اصول اعتقادی اش بود. او همان جا ماند و من به او این رفتم. بعد از آزادی از زندان همواره از او خبری داشتم. با انشعاب در سازمان فدائی او جزو سر سخت ترین مدافعان خط مشی اقلیت بود.

در بحبوحه دستگیری های سال ۶۰ یکی از خویشانش خبر داد که رشید دستگیر شده است و حسنی در نماز جمعه ارومیه گفته است که خودش به دست خودش او را تحویل پاسداران داده است.

اکنون یکی از دوستان، متنی را به نقل از خیرگزاری فارس برای عصر نو فرستاده است که در آن ملاحظه می شود، خاطرات خود از اعدام رشید را شرح داده است. و به این نتیجه رسیده است که رشید مستحق مرگ نبوده است.

نه فقط رشید، بلکه هزاران مثل رشید که اکنون در خاک خفته اند، بدون هیچ دلیلی و فقط به جرم مخالفت با حکومت اعدام شده اند، مستحق چنین سرنوشتی نبودند. همه آن ها مثل رشید

حسنی، فقط در مقابل بازگشت به اعماق تاریخ مقاومت نمودند. بخاطر اعتقاداتشان دستگیر و شکنجه و اعدام شدند.

یاد رشید عزیز و همه جانباختگان راه آزادی و سربلندی این آب و خاک گرامی باد

روایت ملاحظه در کتاب خاطراتش از اعدام پسرش

خبرگزاری فارس :

پسر بزرگ رشید با رژیم شاه سخت مبارزه می کرد. دوران ستم شاهی که در دانشگاه تهران تحصیل می نمود، یکی دو بار دستگیر و زندانی شد. قبل از پیروزی، وقتی به ارومیه و روستا می آمد، در برگزاری هر چه باشکوهتر مراسم نماز جمعه بزرگ آباد، تلاش می کرد و در فعالیت های جنبی آن از قبیل: بیل زنی در باغات، شخم زدن، کمک کردن به فقرا و مستمندان می کوشید. او پس از پیروزی انقلاب، ناگهان به گروه سیاسی سازمان فدائیان خلق پیوست و از سران آنها شد، به طوری که مسئولیت شاخه آذربایجان غربی بر عهده او بود. خیلی با او صحبت کردم تا در راهش تجدید نظر کند، ولی نکرد. در همان زمان انشعابی در میان اعضای این گروه پدید آمد و به دو گروه اقلیت و اکثریت منشعب شدند و اقلیت ها به جمع گروهک های سیاسی محارب پیوستند و جنگ مسلحانه بر ضد حکومت اسلامی آغاز کردند. الان یادم نیست رشید جز کدام یک از اینها شد، ولی به هر حال من احساس خطر کردم. تصمیم گرفتم جلوی فعالیتهای او را بگیرم. نخست چند بار تذکر و تهدید انجام گرفت ولی فایده نکرد. آن وقت نماینده مجلس و در تهران بودم. یک روز رشید به تهران آمده بود. جایش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت الله مهدوی کنی تماس گرفتم و گفتم یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستند. نگفتم پسر هست. یکی از محافظان خودم به نام آقای جلیل حسنی را نیز همراه آنها کردم. او از بچه های کمیته ارومیه بود و الان به تجارت مشغول است. گفتم اگر مقاومت یا فرار کرد بزنید نگذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آنها رفتند و او را دستگیر کردند. رشید چند روزی در کمیته تهران بود. بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون

محل فعالیت هایش، استان آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید. در مرحله اول، رشید را به دادستان وقت، حضرت حجت الاسلام سید حسین موسوی تبریزی تحویل داده بودند، او نیز وی را به یکی از داماد هایش که او هم قاضی بود، سپرد و حکم اعدام رشید را او صادر کرده بود. حتی بعد از اعدام جنازه اش را هم به ما تحویل ندادند. وقتی خبر اعدام رشید را شنیدم، چون به وظیفه خود عمل کرده بودم هیچ ناراحت نشدم. من در مورد انقلاب به هیچ شخصی ولو پسرم باشد، شوخی ندارم و با هیچ احدی در این مورد عقد اخوتی هم نبسته ام. هنوز هم اگر یکی از فرزندانم بر ضد انقلاب و رهبری، خدای ناکرده، فعالیت کند، همان کاری را خواهم کرد که با رشید کردم. حقیقت این است که رشید مستحق اعدام نبود. او جنایتی را مرتکب نشده بود، یا کسی را نکشته بود تنها جرمش این بود که گرایش شدید کمونیستی داشت و این هرگز منجر به اعدام کسی نمی شود. حداکثر این است که باید به حبس ابد محکوم می گردید. متأسفانه قاضی پرونده همین طور فله ای حکم صادر کرده بود. من آن وقت سرم خیلی شلوغ بود، به مسایل انقلاب در ارومیه و منطقه اشتغال داشتم. از طرفی چون پسرم بود نخواستم موضوع را دنبال کنم، گفتم: شاید سبب سوء تفاهم بشود و بنده معتقد هستم که قرار نیست انسان در این دنیا به همه حق و حقوق خود دست پیدا کند. یک مقدارش هم باید به عالم آخرت بماند. اگر غیر از این بود که خداوند متعال دستگاه سؤال و جواب، میزان، پل صراط، بهشت و جهنم را خلق نمی کرد، بنابراین راه پرپیچ و خمی را در پیش داریم. بعد از چند سال، خیلی دلم می خواست، پرونده رشید را می دیدم و مطالعه می کردم، هر چه می خواستم امکان پذیر نشد و در اختیارم نگذاشتند. اخیراً شنیدم قاضی این پرونده شدیداً به فقر مالی و گرفتاری های دیگر مبتلا شده است، دلم می خواهد او را پیدا کنم و از مال و اندوخته های شرعی خودم به او کمک می نمودم.



عقب نشینی از نوار غزه

گونستانس کراکا

روزنامه دی سایت

۰۱،۰۹،۲۰۰۵

برگردان ناهید جعفرپور



بعد از ۳۸ سال اشغال اسرائیل از نوار غزه عقب نشینی می کند. رسانه های فلسطینی و اسرائیلی روزهاست که تنهادر این باره گزارش می دهند. همچنین سمیرا و دالیا دو دانشجوی دکترای پداگوژی در شهر اورشلیم، لحظه به لحظه حوادث را دنبال می کنند. دالیا یهودی است و سمیرا فلسطینی. دوستی این چینی در یک چنین کشوری جزء استثناهاست. روزنامه دی سایت با این دو دختر یهودی و فلسطینی مصاحبه ای را در باره وقایع جاری نموده است.

دی سایت: عکس ها نشان می دهند که شهرک نشینان در حال ترک محل های مسکونی خود بوده و برخا زد و خورد های شدید با نیروهای امنیتی دارند؟

دالیا: من خیلی خوشحالم که نوار غزه خالی می شود زیرا که من اعتقاد دارم که این امر مدتهای پیش باید انجام می شد. اما همزمان با این خوشحالی دیدن این عکس ها مرا وحشت زده کرد. اگر به قضیه انسانی نگاه کنیم واقعا وحشتناک است. که این انسانها مجبور بشوند از خانه های خود رانده شوند.

سمیرا: من هم البته درک می کنم که برای شهرک نشینان کاملا مشکل است که خانه های خود را ترک کنند. اما در درجه اول موضوع بر سر شهرک نشینان بیچاره نیست بلکه بیشتر موضوع بر سر فلسطینی هاست. در نوار غزه در حدود یک میلیون فلسطینی زندگی می کنند و زندگی آنان تا کنون از سوی کمتر از هزار یهودی شهرک نشین تعیین تکلیف شده است. با عقب نشینی اسرائیل از نوار غزه این بی عدالتی تاریخی نقصان پیدا می کند.

روزنامه دی سایت: اوضاع عمومی و نظر مردم اسرائیل در این باره چگونه است؟

دالیا: برای مردم اسرائیل این مسئله متفاوت است بسیاری خوشحالند که اسرائیل عقب نشینی کرده و برخی از مشکل شهرک نشینان ناراحتند. بسیاری می اندیشند با وجود اینکه این مسئله دردناک است اما قدم درستی است.

روزنامه دی سایت: آیا شهرک نشینان از خشونت ها وحشت زده نشده اند؟

سمیرا: عکس هائی که دیدیم جامعه یهودی را مجبور می سازد که با روحیه خشونت پذیر شهرک نشینان مرزبندی نمایند. همچنین در گذشته هم بخشی از جامعه شهرک نشینان یهودی رفتاری خشونت بار از خود نشان داده اند و همیشه قربانیان اصلی فلسطینی ها بودند.

روزنامه دی سایت: آیا در اثر این عقب نشینی امیدیی به پیشرفت روند صلح وجود دارد؟

دالیا: من سعی می کنم مثبت به این روند نگاه کنم زیرا که فکر می کنم ما هیچگونه آلترناتیوی دیگری نداریم. اگر غیر از این باشد فلسطینی ها و یهودی ها همدیگر را از بین خواهند برد. جنگی که بیش از ۵۰ سال است لحظه لحظه جامعه اسرائیلی را از بین برده است. نه تنها اقتصاد در نتیجه این جنگ به شدت ضربه خورده است بلکه احساس و روان انسانها هم در نتیجه این اختلافات ضربه خورده است. اسرائیل درست فرهنگ یک کمپ سربازی را بخود گرفته است. این جنگ روح و روان ما را به نابودی کشانده است. هیچ روزی طبیعی نیست. برای هردو طرف پایبند بودن به استراتژی جنگ غم انگیز و دردناک است.

نظر شما در باره سیاست شارون چیست؟

سمیرا: معنی این برنامه عقب نشینی در درجه اول این است که برای اولین بار از سوی دولت اسرائیل بطوری واضح اعلام گشت که از این به بعد میان اسرائیل و فلسطین جدائی خواهد بود و این منطقه تقسیم بندی خواهد شد. برای اسرائیلی ها این آلترناتیو وجود داشت که باز هم چون گذشته قدرت اشغالگر بمانند و فلسطینی ها را از مناطق خود برانند. که البته این بر خلاف حقوق خلق هاست. به این لحاظ برای شارون هیچ راه دیگری وجود نداشت و می بایست بین اسرائیل و فلسطین خط جدائی بکشد.

دالیا: در گذشته قدم های موثری از سوی جناح دست راستی اسرائیل برداشته شده است به این دلیل اغلب یهودی ها در اسرائیل به احزاب دست راستی رای می دهند. به این لحاظ این احزاب از چپ هائی که مایلند زمین های فلسطینی ها به آنان برگردانده شود قدرتمند ترند.

روزنامه دی سایت: آیا شما در دانشگاه با هم آشنا شدید و دوست شدید؟

بطور معمول در اسرائیل یهودی ها و فلسطینی ها در دو دنیای متفاوت زندگی می کنند. مثلا شهرهایشان با هم متفاوت است. با هم نه کار می کنند و نه زندگی. حتی در شهرهائی که آنها اجبارا با هم ساکن هستند محله های مسکونی متفاوت دارند. من در تلاویو زندگی می کنم. شهری که لیبرال است و درهائیش به روی جهان باز است. ما در اینجا با فلسطینی ها همسایه هستیم و اغلب با هم همکار هستیم.

روزنامه دی سایت: بعد از دومین انتفانه در اکتبر سال ۲۰۰۰ فلسطینی های ساکن اسرائیل یک آکسیون همبستگی با فلسطینی های غرب

برگزاری اولین فوروم اجتماعی در آلمان



ناهید جعفرپور: ارفورت، آلمان

گزارش روز اول

۲۲ ژوئیه ۲۰۰۵

روز ۲۱ ژوئیه ساعت ۶ بعد از ظهر بیش از ۲۰۰۰ نفر در جشن گشایش اولین فوروم اجتماعی در آلمان شرکت نموده تا بدین وسیله برای اولین بار مجمعی را شکل دهند که شرکت کنندگان در آن علیه شرایط حاکم بر کشور آلمان و تصمیمات پارلمان اروپا و همچنین جهانی سازی نولیبرالیستی و بدیل های آن به بحث و گفتگو و چاره جوئی بپردازند. در مراسم افتتاحیه در ابتدا ۱۰ ملیت ساکن آلمان بزبان محلی خود به شرکت کنندگان خوش آمد گفتند. سپس نمایندگانی از برزیل، شیلی، اسپانیا و فرانسه پیام های خود را به اولین فوروم اجتماعی در آلمان قرائت نمودند. در مراحل بعدی نمایندگان اتحادیه کارگری آلمان وردی و فلزکاران آلمان متن هائی را قرائت نمودند. بعد از آن کنسرتی از گروه های مترقی اجرا گردید. مراسم افتتاحیه فوروم آلمان در میدان مرکزی شهر ارفورت بر گزار گردید. در این محل که مرکز بازار مکاره شهر ارفورت است و به میدان کلیسا که میدانی بسیار وسیع است دو چادر بزرگ برقرار می باشد. در چادر اول که نزدیک به هزار نفر در آن جای می گیرند کنفرانس های مهم بر گزار می شود.

امروز کنفرانس نه به قانون اساسی اتحادیه اروپا در این چادر بر گزار گردید. در چادر دوم غرفه سازمانها، انجمن های اجتماعی و احزاب سیاسی بر پا می باشد. بخش عمده تدارکات غذا برای شرکت کنندگان فوروم توسط فعالان گروه تدارک فوروم اجتماعی ایران در آلمان تهیه شده است. در واقع در چادر سازمانهای اجتماعی و احزاب سیاسی تاکنون از کشورهای غیر اروپایی، تنها کردها و ترک ها و گروه تدارک فوروم اجتماعی ایران غرفه دارند. ناگفته نماند که در چند منطقه دیگر شهر ارفورت سمینار ها و کنفرانس های بسیاری بر گزار می گردد. همچنین گروه های تاتر و موسیقی و فبلم در محل های مختلف برنامه برگزار می کنند. گروه کر تتودوراکیس دیروز برنامه زیبایی اجرا نمود. کنفرانس زنان فوروم امروز جمعه در یکی از مدارس ارفورت برگزار گردید. فردا شنبه تظاهرات علیه قانون هارتس چهار، علیه جهانی سازی نولیبرالیستی، علیه قوانین اتحادیه اروپا و علیه جنگ برگزار می گردد.

فردا کنفرانس های دیگری اجرا می شود. مجموعا گروه برگزار کننده فوروم از روند تا کنونی فوروم راضی نیستند. انتظار می رفت که حدود ۸ تا ۱۰۰۰۰ نفر در این حرکت بزرگ شرکت کنند اما تا کنون چنین نبوده است شاید آخر هفته تعداد شرکت کنندگان به دو برابر برسد. متاسفانه در بخش مرکزی که در واقع مرکز نشستهای بزرگ است، فعالان مترقی و چپ ایرانی شرکت نداشته اند که امیدوارم روزهای شنبه و یکشنبه ایرانیان از این نشست مهم در آلمان پشتیبانی نمایند. جنبش اجتماعی ایران احتیاج مبرم به پشتیبانی جنبش جهانی بدیل جهانی سازی و ضد دیکتاتوری و ضد بنیادگرایی خواهد داشت. تبلیغات در شهر ارفورت بسیار غلط و نامنظم است و بندرت می توان پلاکارتی در شهر دال بر وجود فوروم دید. وجود مرکز کنفرانس ها در مرکز شهر یعنی در میدان دم است که معمولا شلوغ است

فرصت مناسبی است که گروه تدارک فوروم اجتماعی ایران بتواند فراخوان همبستگی با جنبش اعتراضی مردم ایران را به اطلاع شرکت کنندگان برساند.

امروز ساعت ۷ بعد از ظهر کنفرانس دیگری در چادر مرکزی برگزار می شود که گزارش آن بعدا خواهد آمد.

اردن و نوار غزه فراخواندند. در این آکسیون در حدود ۱۳ فلسطینی ساکن اسرائیل از سوی پلیس اسرائیل مجروح و کشته شدند. این آکسیون و این اتفاق باعث شد که فلسطینی های ساکن اسرائیل خشمگین شوند. شما چه فکری کنید؟

سمیرا: از زمان دومین انتفاذه یک شکاف عمیق میان یهودی ها و فلسطینی های اسرائیل به وجود آمده است. فلسطینی ها در ترس زندگی می کنند و احساس خوار شدن می کنند.

بسیاری اعتقاد دارند که این تلاش که فلسطینی ها از حق مساوی با یهودی های اسرائیل برخوردار شوند در ۵۰ سال گذشته به واقعیت نپیوسته است. از سوی دیگر یهودی های اسرائیل ترس دارند که خشونت فلسطینی ها از خارج از اسرائیل به داخل اسرائیل منتقل شود و شهروندان فلسطینی ساکن اسرائیل را هم در پهنه خود بگیرد. به این علت هم رابطه میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها در اثر این خشونت های دوطرفه خدشه دار شده است. اما دوستی های عمیق خوشبختانه شکاف نخورده است.

روزنامه دی سایت: دالیا می توانید احساس فلسطینی های ساکن اسرائیل را درک کنید؟ کسانی خود را از سوی اسرائیلی ها مورد بی حقوقی و تبعیض می بینند؟ همه پرسشی نشان داده است که بسیاری از یهودیان اسرائیلی این احساس را درک نمی کنند. حتی برخی می گویند که دولت برای فلسطینی ها خیلی کارها کرده است.

دالیا: فلسطینی های اسرائیل از بسیاری از مسائل محروم هستند آنهم با توجیه دولت و دلیل سازی. یهودی ها فکر می کنند که با وجود فلسطینی ها کاراکتر یهودی دولت مورد مخاطره است و به این جهت اعتقاد دارند که فلسطینی ها از حقوق مساوی با یهودیان برخوردار نیستند. من البته تا حدودی این احساس را درک می کنم و فکر میکنم به دلیل تاریخ ما و همچنین به دلیل زنجیره ای از رماندن های بی پایان ملت فلسطین و خونریزی های بسیار این احساس ترس میان اسرائیلی ها وجود دارد. یهودی ها می خواهند در کشور کوچک خود امنیت داشته باشند. من اعتقاد دارم که اسرائیل می تواند شخصیت یهودی خویش را حفظ نماید بدون اینکه فلسطینی ها را مورد تبعیض قرار دهد و آنان را مجبور سازد شخصیتی یهودی بگیرند.

گزارش روز دوم

شنبه ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۵

روز جمعه ۲۲ ژوئیه ساعت ۹ قبل از ظهر کنفرانس ها و سمینار ها شروع به کار نمودند. مجموعاً در این روز در حدود ۲۰۷ سمینار، کنفرانس، تاتر، سینما و کنسرت برگزار گردید و تا ۹ شب همچنان ادامه داشت. در این روز سازمان کارگران انقلابی راه کارگر در یکی از دبیرستانهای شهر ارفورت از ساعت ۱۱/۵ تا ۱۳/۵ و ادامه آن در بعد از ظهر همین روز سمیناری را برگزار نمود. تم سمینار سازمان کارگران انقلابی راه کارگر " ایران بعد از انتخابات، اوضاع سیاسی ایران و جنبش های اجتماعی، مسئله اتمی ایران و ... " بود. ناگفته نماند که در روز پنجشنبه هم در میان اسامی برگزارکنندگان سمینار ها، تمی از سوی ایرانیان به ثبت رسیده بود با نام " ضد صیهونیسیم، ضد زیمیتسیم" که مشخص نبود مجریان این سمینار چه گروهی می باشند. متأسفانه به علت دوری راه ما موفق نشدیم به محل برگزاری این دو سمینار رفته و از آن گزارشی تهیه نمائیم.

برای نمونه تلاش می شود از برخی سمینار های مهمی که در روز جمعه و امروز شنبه (که تقریباً جمعیت دو برابر گشته است) تا ظهر برگزار گردیده اند نام برد:

سمینار گرسنگی در جهان
جهانی سازی و نئولیبرالیسم، رابطه شمال و جنوب جهان
بیکاری در جهان
بیکاری در آلمان
جهانی دیگر خارج از سرمایه داری ممکن است
انقلاب در قرن ۲۱ " سازماندهی بجای کار
ساعتی یک یورو
اروپا از پائین
حقوق بشر در آمریکای لاتین (برزیل، کلمبیا و...)

خدمتکاری جهانی شده
اتحادیه کارگری و جنبش های اجتماعی
کوتاه شدن ساعات کار، کار ساعتی و کار هفته ای

فرهنگ برای همه
رسانه ها و دمکراسی
اتحادیه های کارگری و جهانی سازی
آیا جنوب جهان را می توان نجات داد
نقش صندوق بین المللی پول و بانک جهانی
هفت هفته ایزولاسیون در زندان های ترکیه
آینده خدمات اجتماعی

۱۰ سال بعد از سازمان تجارت جهانی
فقر زنانه است

قدرت کنسرن ها

امپریالیسم جدید

کار و زندگی اجتماعی مهاجرین

جنبش انقلابی آمریکای لاتین کوبا، ونزوئلا

و.....صدها سمینار دیگر که متأسفانه از

حوصله این گزارش خارج است در آینده

نزدیک تلاش خواهد شد ترجمه فارسی این

سمینار ها در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

زیباترین برنامه هنری اجرای کنسرت از سوی گروه کر تئودوراکیس از یونان بود. همچنین امروز فیلم زیبایی از سوی فیلم ساز معروف بین المللی Erik Arellana Bautista از کلمبیا بنام (مقاومت متمدن در کلمبیا) پخش خواهد شد.

امروز شنبه همچنین از ساعت یک بعد از ظهر از چند محل برگزاری سمینار ها شرکت کنندگان برای برگزاری تظاهرات براه افتادند. صد ها پرچم و تراکت در هوا رقصان بود.

تظاهرات از میان شهر عبور نموده و بعد از دو ساعت راهپیمائی مجدداً در میدان دم برای خواندن قطعنامه پایانی تظاهرات و سایر مقالات و سخنرانی ها توقف نمود. در چادر

کنفرانس میدان دم پشت سر هم کنفرانس های متعدد با شرکت سخنرانان خارجی و داخلی برگزار می گردد. در کنار سمینار ها گروه های کاری شکل گرفته اند. امروز میزهای

کتاب و معرفی سازمانها بیشتر بودند. در مجموع سازماندهی امروز بهتر از دیروز بود. شب ها شرکت کنندگان بطور مجانی در خانه های شخصی و مدارس برای خواب جای داده

شده اند. اطلاعات مرتباً از طریق محل مخصوص کامپیوتر ها که در قسمت پائینی محل غرفه ماست و در چادر مخصوص

تدارکات قرار دارد، مرتباً رد بدل می گردد. فردا روز آخر فوروم، کنفرانس جنبش های اجتماعی در آلمان برگزار می گردد و تصمیمات برای مبارزات آینده در آلمان گرفته خواهد شد. گزارش آن به زودی ارایه خواهد

شد.
طی دو روز گذشته «فراخوان همبستگی با جنبش اعتراضی مردم ایران» با تلاش فعالان گروه تدارک فوروم اجتماعی ایران به امضای دهها تن از فعالان و اعضای سازمانده اولین فوروم اجتماعی در آلمان رسید.

چگونه

جهانی دیگر

ممکن است؟

برگردان ناهید جعفرپور

Alex Callinicos
Linksruck

جنبش منتقد جهانی سازی نئولیبرالی مبارزات خویش را بر محور چهار اصل اساسی سازماندهی نموده است.

۱. عدالت اجتماعی

۲. بهره برداری موثر و سودمند از ذخایر جهان

۳. پایداری اقتصادی

۴. دمکراسی

عدالت اجتماعی در دل خود سه مشخصه مهم را نهفته است:

۱. برابری

۲. همبستگی

۳. آزادی

عدالت اجتماعی به این مفهوم است که تمامی انسانهای کره خاکی باید از تمامی ذخایر و ثروت های طبیعی بهره ور شوند بطوری که انسانها در سایه این نعمات همگانی بتوانند آنطوری که می خواهند راحت زندگی کنند.

بهره برداری سودمند و موثر باعث میشود که ذخایر طبیعی و ثروت های اجتماعی حفظ گردند. از این رو بهره وری یک جانبه و استثمارگرانه از ذخایر طبیعی و منابع ثروت های اجتماعی برای منافع اقلیتی از انسانها، باعث گسترش فقر و از بین رفتن حقوق انسانی شهروندان جهان خواهد شد..

پایداری اقتصادی کمک می کند که ثروت های اجتماعی و تمامی ارزش ها و اشکال زندگی مرفه در دسترس تمامی نسل های کره خاکی قرار بگیرد و برای آیندگان حفظ گردد. در سایه این پایداری

اقتصادی، آموزش، بهداشت، محیط زیست سالم و..... برای همگان فراهم خواهد شد.

مرکزی ترین خواست جنبش منتقد جهانی سازی نئولیبرالی برقراری دمکراسی پایه ای است. دمکراسی

باید بر مبنای " در نظر گرفتن توانایی های فردی و علائق و خواسته ها و نیاز های هر انسانی " باشد. ذخایر معدنی و کارخانجات طبیعتا جزء ثروت های اجتماعی می باشند. اما نیروی کار کارگران از این قاعده برخوردار نیست. به این مفهوم که هر انسانی آزاد است شغل خویش را خود انتخاب کند و هر زمان که تشخیص داد آنرا تغییر دهد " آزادی فردی در انتخاب شغل ". البته سرمایه داری همواره این وعده ها را در حرف داده است ولی در عمل هیچگاه به آن عمل نکرده است.

به اعتقاد من تمامی ارزش هایی که جنبش بدیل جهانی سازی برای یک جامعه سوسیالیسم از آن نام می برد و برای آن مبارزه می کند واقعی و درست است. کسانی که کنترل بر ابزار تولید را با هم در دست می گیرند هیچگاه اجازه نخواهند داد که حقوقشان پایمال شود و در سوسیالیسم پایه ای از حقوق و آزادی برابر برخوردار خواهند بود و دیگر اجبار نخواهند داشت تحت شرایط استثماربار، خود را به پای سرمایه داری بیافکنند و دیگر هرگز شریان های زندگی و کار آنها به سیستم سرمایه داری وابسته نخواهد بود. سیستمی که هر روز بیش از روز قبل با سوء استفاده و کشتار و گذشتن از توانایی ها و از بین بردن شانس بهتر برای زندگی بهتر انسانها به تولد بازار های مالی بیشتر، کمک کرده و می نماید.

اگر تمامی این انسانها خود بر زندگی خود و اجتماعشان حکومت کنند مطمئنا همگی خواهند توانست بطوری یکسان از مزایای اجتماعی و ثروت های اجتماعی و عمومی بهره مند شوند.. سوسیالیسم بعنوان یک سیستم اقتصادی سیاسی به مفهوم شکلی پیشرفته از دموکراسی است. دموکراسی که سرمایه داری با آن هیچگونه همخوانی ندارد و هرگز سخنی از آن بمیان نمی آورد. دموکراسی که باعث می شود به بازار های مالی پایانی داده شود و بدین طریق برای اولین بار برای تمامی انسانها این امکان فراهم شود تا متحدا و مشترکا زندگی شرافتمندانه ای را به پیش برده و محیط زیستی قابل زندگی را دوباره از نو به وجود آورند و در مقابل نابودی محیط زیست مبارزه و تلاش نمایند تا نسل های آینده هم بتوانند از نعمات زندگی در روی کره زمین برخوردار باشند.



بدیل سرمایه داری سوسیالیسم است. مارکس اعتقاد داشت که سوسیالیسم پروسه خودآگاهی و خودبرابری است. حال دراپر مارکسیست آمریکائی این ایده مارکس را سوسیالیسم از پائین و سوسیالیسم پایه ای می نامد. چیزی که با سوسیالیسم های از بالای تا کنونی و استالینیسیم و سوسیال دموکراسی کاملا متفاوت است.

مارکس ایده دگرگونی و تغییر شکل سوسیالیستی را " انقلاب بر علیه دولت ها " می نامد. حال این سؤال باقی می ماند که آیا این تصور از سوسیالیسم می تواند بطوری رادیکال با آنچه چیزی که در شوروی و بلوک شرق تحت نام سوسیالیسم اتفاق افتاد مرزبندی کند. این مرزبندی مسلما چین و کره شمالی و کوبا را هم شامل می شود.

اولا اینکه سوسیالیسم به مفهوم گسترش رادیکال دموکراسی است. به این مفهوم که پروسه اقتصادی از همان بنیان های دموکراسی برخوردار است و زندگی سیاسی به مفهوم رفتن به عمق دموکراسی است. دموکراسی که از طریق تنها انتخابات و رای برقرار میشود همواره قابل خریداری است و بین دو قشر در حرکت است. قشری که پول دارد همواره موفق است. صاحبان کنسرن های ثروتمند مالی از این طریق سیاستمداران را تعیین می کنند با قدرت پول تمامی حقوق انتخاب کردن و انتخاب شدن را در اختیار خویش قرار می دهند.

در حالیکه دموکراسی پایه ای از سوی همان کسانی به اجرا در می آید که خود قربانی این سیستم و شرایط موجود هستند. به زبانی ساده تر در این نوع دموکراسی سازماندهی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه توسط سازندگان آن اجتماع و تشکیل دولتی از سوی همان سازندگان جامعه یعنی مزدبگیران زن و مرد از طریق شورا های محلی منطقه ای و کشوری و سازماندهی مستقل اجتماعی صورت می گیرد. برای اینکه یک چنین دموکراسی عمل کند همه احتیاج به آزادی از برخورداری از اطلاعات و امکانات را دارند و باید همگان در بحث های علنی و عمومی شرکت داشته باشند. خوشبختانه تکنوژی مدرن این امر را بسیار ساده نموده است. از سوی دیگر متاسفانه در حال حاضر افکار عمومی جهان توسط رسانه های وابسته به کنسرن های سرمایه داری تحت کنترل و حکومت قرار دارند.

از جنبه اقتصادی برای این دموکراسی اجتماعی شدن ابزار تولید و هم چنین برای رابطه متقابل بین بدنه جامعه، احتیاج به ساختاری جدا از آنچه که حکومت می کند داریم که مسلما به این پروسه یک سیستم دموکراتیک برنامه ریزی و نقشه کشی برای تصمیمات محلی و منطقه ای در باره تقسیم ذخایر وابسته است و بالاخره تقسیم درآمد ها تا آنجائی که امکان دارد

که در مقابل دیکتاتوری بازار های مالی قد علم می نماید. دموکراسی مورد قبول جنبش اجتماعی بدیل جهانی سازی بر پایه اشکال رادیکالی چون حق تعیین سرنوشت و خود گردانی و خودسازمانیابی نهفته است.

حال سیستم سرمایه داری تا آنجائی که امکان داشته و دارد این اصول را پایمال و منافع عموم را خدجه دار نموده است. زیرا که بنیان های اعتقادی سیستم سرمایه داری بر محور رقابت آزاد و دغل بازی و استثمار و غارت ذخایر طبیعی و دسترنج نیروی کار مزدبگیران بنا شده است.

سرمایه داری در سر راه خود همبستگی را منهدم نموده و آزادی را در هاله ای از دروغ و تزویر محصور می نماید و برای رسیدن به منافع بیشتر و تقسیم غیر عادلانه ثروت های طبیعی به نفع ثروتمندان تلاش می کند. آزادی برای این سیستم، آزادی در از بین بردن حصار ها و موانع پیش پای سرمایه و شریان های مالی و جابجائی سرمایه است.

سیستم سرمایه داری در واقع تقسیم غیر عادلانه و سیستماتیک ذخایر مالی و طبیعی را باعث شده و با نام "دفاع از ملت ها" بخش مهمی از این ذخایر را بناپودی کشانده است و شریان های اقتصادی زندگی انسانها را در اختیار کنسرن های بزرگ قرار داده و بدنبال آن قدرت سیاسی و اقتصادی هم در دست های دولت ها و کنسرن ها قرار گرفته است. این سیستم کور تا بدان جائی پیش می رود که در اثر سیستم منهدم کننده اش محیط زیست و زندگی بر روی کره خاکی دچار تهدیدی جدی می گردد.

مسلما جنبش کنونی دچار ضعفی بزرگ است. بدین صورت که تا کنون موفق نشده است در مقابل این واقعیت ها بطور کافی قد علم کند و تنها به نقد و انتقاد نئولیبرالیسم پرداخته و خود را بر روی خواست های مشخصی متمرکز کرده است. البته تمرکز بر روی خواست های مشخص باعث شده تا جنبشی عظیم در سطح جهان شکل گیرد و چون سیل براه افتد. اما اکنون دیگر این جنبش بعد از اتفاقات و بحث های فراوان سالهای گذشته از پختگی لازم برخوردار است که بتواند در باره بدیل های سرمایه داری بحث و گفتگو و چاره اندیشی نماید.

یکی از دلایل مهمی که چرا چاره اندیشی در باره بدیل های سرمایه داری چنین محتاطانه پیش می رود این است که تحت نام سوسیالیسم شکست هائی در جهان رخ داده است. بدین مفهوم که بعد از فرو پاشی جماهیر شوروی بحث در باره سوسیالیسم و چاره جوئی در باره بدیل های مدرن سرمایه داری دچار وقفه و گاها زیر سرپوش قرار گرفت.

اما امروز بعد از بحث های فراوان و گسترده و پخته در جهان دیگر آشکار و مسلم گشته است که تنها

تظاهرات مردم علیه سرکوب در کردستان

اطلاعیه مشترک

در پی تیراندازی ماموران رژیم و کشته شدن کمال اسفرین فرزند قادر مشهور به شوانه در روز شنبه ۱۸ تیر ماه، شهر مهاباد از ۱۹ تیر ماه تا کنون شاهد اوج گیری حرکات اعتراضی مردم این شهر علیه این جنایت و اجحافات و بی عدالتی ها و سیاستهای سرکوب گرانه جمهوری اسلامی بوده است. در جریان این اعتراضات تعداد زیادی دستگیر و دهها تن زخمی شده اند. شهر مهاباد از روال عادی زندگی خارج شده و بیشتر مغازه ها به حالت تعطیل در آمده است. مردم محلات کوی زیبا، باغ شایگان، پشت تپه، میدان استقلال، فلکه شهرداری و با آتش زدن لاستیک و شعار علیه رژیم به مقابله با نیروهای سرکوبگر پرداخته اند. با اوج گیری اعتراضات مردم، مقامات رژیم نیز به دامنه خشونت و سرکوب خود شدت بخشیده اند.

تداوم اعتراض و مقاومت مردم در شهر مهاباد، گسترش مبارزه در دیگر شهرهای کردستان را دامن زده است. مردم شهرهای پیرانشهر، بوکان، سردشت و مریوان به پشتیبانی از مردم بی دفاع مهاباد دست به اعتراض زده اند. هزاران نفر از مردم پیرانشهر از دیشب ۲۸ تیر ماه ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر به خیابان ها آمده اند و هم اکنون تظاهرات ادامه دارد. نیروهای سرکوبگر گاز اشک آور و تفنگ های ساچمه ای برای سرکوب مردم استفاده می کنند. در شهر بوکان عملاً حکومت نظامی اعلام شده است و از رفت و آمد مردم جلوگیری می کنند. در شهرهای سردشت و مریوان مردم هم اکنون در حال تظاهرات هستند.

طبق آخرین خبرها در مهاباد بیش از ۵۰ نفر زخمی و حدود ۲۰۰ تن دستگیر شده اند. اغلب زخمی ها در خانه ها بستری شده اند.

ما ضمن محکوم کردن سیاست سرکوبگرانه رژیم در کردستان، از اعتراضات مردم برای دستیابی به خواسته های عادلانه شان پشتیبانی کرده اعلام می داریم که راه خاموش کردن این اعتراضات، تن سپردن به خواسته های بی حق و عادلانه مردم کردستان به ویژه پایان دادن به ستم ملی است. و این نیز از ظرفیت حکومت قرون وسطائی جمهوری اسلامی خارج است. این رژیم نشان داده است که استعدادی برای پاسخگویی به خواسته های مردم ندارد. تنها مبارزه متحد مردم می تواند این حکومت را به عقب نشینی وادار نماید.

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کومه له - سازمان انقلابی زحمتکش کردستان ایران

۱۳۸۴/۵/۲۹

اتحاد کار

شماره ۱۳۰ شهریور ۱۳۸۴

اوت ۲۰۰۵

ETEHAD KAR

AUGUST 2005

VOL 12. NO. 130

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه های خود را به آدرسهای زیر از

یکی از کشورهای خارج برای ما پست

کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرس سازمان در نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس پست الکترونیکی

info@etehadefedaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

در هفدهمین سالگرد

فاجعه ملی کشتار دسته جمعی

زندانیان سیاسی در

تابستان ۱۳۶۷

یاد همه آن به خون خفتگان

و تمامی جانباختگان راه

آزادی و عدالت را گرامی

می داریم!



اتحاد کار در جشن اومانیته ۲۰۰۵

غرفه «اتحاد کار»

نمایش اسلاید و فیلم از مبارزات مردم ایران

موسیقی زنده توسط گروه «روجا»

بحث و دیدار سیاسی

رقص و پایکوبی همراه با موسیقی ملل

نمایشگاه و عرضه کتاب، نشریات و بیانیه ها